

یٰحٰمِیْ بِنِ عُمْرِ عَلَوِی

محمّد مہدی نقیب سحر العلوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

- ۷ دیباچه
- ۹ مقدمه
- ۱۱ نام و مشخصات
- ۱۲ نسب شریف
- ۱۳ پدر بزرگوار
- ۱۴ مادر گرانقدر
- ۱۵ دایی‌های یحیی
- ۱۶ یحیی بن حسین ذوالدمعة
- ۱۷ نظر علمای رجال درباره یحیی بن حسین
- ۱۹ تاریخ وفات و محل دفن یحیی بن حسین
- ۲۱ تعداد فرزندان یحیی
- ۲۱ تاریخ و محل تولد رهبر قیام
- ۲۲ شجاعت و شخصیت یحیی بن عمر
- ۲۴ مذهب یحیی
- ۲۶ قیام یحیی بن عمر
- ۲۶ تاریخ و محل قیام
- ۲۷ دلیل قیام یحیی
- ۲۹ قیام برای رضای خدا



- ۲۹..... زیارت قبر امام حسین علیه السلام
- ۳۰..... تصرف شهر کوفه.....
- ۳۱..... حمله دشمن.....
- ۳۳..... خروج از کوفه.....
- ۳۵..... دشمنان یحیی.....
- ۳۷..... پیروزی یحیی و آمادگی برای نبردی دیگر.....
- ۳۸..... خیانت یا دسیسه.....
- ۳۹..... شهادت یحیی.....
- ۴۰..... سر یحیی در مجلس حاکم بغداد.....
- ۴۱..... یحیی نمرده است.....
- ۴۲..... فرستادن سر یحیی نزد خلیفه.....
- ۴۳..... وضعیت اسیران یحیی.....
- ۴۵..... اقرار دشمن به خطا کاری و سرانجام او.....
- ۴۶..... علت شکست قیام.....
- ۴۹..... شعری از یحیی.....
- ۵۰..... تاریخ شهادت و محل دفن.....
- ۵۲..... مرقد یحیی بن عمر.....
- ۵۳..... مرقد اول.....
- ۵۴..... مرقد دوم.....
- ۵۶..... تعیین مرقد.....
- ۵۹..... فرزندان و اعیان یحیی.....
- ۶۰..... در سوگ یحیی.....
- ۹۷..... نگاهی به برادران.....
- ۹۹..... نتایج معنوی قیام.....
- ۱۱۳..... کتابنامه.....

دیباجه

سعادت واقعی انسان و شرط پویایی جوامع بشری در سایه شناخت و کارآمد کردن سیره اولیای الهی است. پر آشکار است که سیره اولیای الهی به‌ویژه اهل بیت خاندان وحی علیهم‌السلام به‌عنوان متقن‌ترین آموزه‌های تربیتی و اساسی‌ترین مؤلفه در فرهنگ اسلامی است. شناخت واقعیت‌های زندگی آنان و بهره‌گیری از روش و منش و رفتار و گفتارشان می‌تواند زمینه‌های تعالی و سعادت واقعی انسان را فراهم سازد، از این‌رو پژوهش در آثار اولیای الهی به‌ویژه جست‌وجو در احوال خاندان پاک نبوت که در دامان پرمهر آنان کامل‌ترین انسان‌ها پرورش یافته‌اند به منظور الگوگیری از آنان ضرورت انکارناپذیر مراکز پژوهشی است.

گروه تاریخ و سیره پژوهش‌شکده حج و زیارت در راستای ایفای رسالت خود برای ترویج فرهنگ اصیل اهل بیت علیهم‌السلام، به شرح حال شماری از چهره‌های تأثیرگذار جهان اسلام در قالب

تکنگاری‌هایی مستقل پرداخته و در این کتاب‌ها برای دسترسی آسان علاقمندان، زندگینامه تفصیلی هر فرد و معرفی زیارتگاه‌های منسوب به وی و تاریخچه و اعتبار آن ارائه شده است. در پایان پژوهش‌شکده حج و زیارت لازم می‌داند که از تلاش مؤلف محترم و ارزیابان و همه دوستانی که در واحد آماده‌سازی پژوهش‌شکده در به ثمر رسیدن این اثر تلاش نموده‌اند، سپاسگزاری نماید.

انه ولی التوفیق
گروه تاریخ و سیره
پژوهش‌شکده حج و زیارت



مقدمه

شیعیان از دیرباز به‌عنوان شیفتگان و دلدادگان خاندان پیامبر ﷺ شناخته شده و توصیه‌های پیامبر گرامی اسلام ﷺ را در تمسک به ثقلین (قرآن و عترت)، به‌جان و دل پذیرفته‌اند. از سویی خاندان رسول خدا ﷺ، به دلیل انحراف مردم از دین، فساد و ستم حکام و تعقیب و شکنجه‌های هولناکی که به آنان روا می‌شد، به ستوه آمده بودند و عرصه زندگی در مدینه الرسول ﷺ و حجاز، لحظه به لحظه بر آنان تنگ‌تر می‌شد. از این‌رو، به دیگر سرزمین‌های اسلامی پناه می‌آوردند یا علیه ستم و زور حکام دست به شمشیر می‌بردند تا با برپایی حکومتی اسلامی، اهداف ائمه علیهم‌السلام را تحقق بخشند.

انزجار رسمی متوکل عباسی از علویان در نیمه دوم قرن سوم هجری، مصائبی را برای فرزندان رسول الله ﷺ به همراه داشت. او علویان را در محاصره اقتصادی شدیدی قرار داد و رسماً هرگونه احسان و نیکی در حیح آنان را منع کرد و متخلفان

را به سختی کیفر می‌داد.

یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید شهید علیه السلام از جمله معدود علویانی است که در دوره متوکل عباسی توانست بر علیه ظلم و بی‌داد عباسیان قیام کند. از آنجایی که وی به زهد و تقوا و علم و صلح مشهور و بسیار شجاع و جنگجو بود، جمع کثیری دورش در کوفه جمع شدند و لرزه بر اندام حکومت عباسی انداختند. اما سرانجام این نهضت مانند اکثر قیام‌های علویان سرنگون شد و رهبر آن یحیی به شهادت رسید.

به بهانه مرقد و مزار او در منطقه الکفل، به شرح حال و زندگانی این علوی خواهیم پرداخت.

محمد مهدی فقیه بحر العلوم

ق‌م/ ۱۳۹۱



نام و مشخصات

نام قهرمان این کتاب، یحیی است. کنیه او ابوالحسین^۱ و به قتیل شاهی^۲ مشهور و معروف است. از آن رو به قتیل شاهی معروف شد که پس از قیام علیه دستگاه ستم و خلیفه سفاک عباسی، در نزدیکی کوفه و در دهی به نام شاهی، به شهادت رسید.^۳ یحیی، نیره امام زین العابدین علیه السلام و از خاندان فضل و جهاد، علم و عبادت و از شریف‌ترین بیت یعنی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است. یحیی بن عمر، مانند یحیی بن زید الشهید علیه السلام، با قیام جاودانه خود، بر کاخ ستم و پایه‌های خلافت سفاک عباسی چنان لرزه انداخت که در آن زمان، شعرای بسیاری در مدح او شعر سرودند.

۱. مقاتل الطالبيين، ص ۵۰۶؛ تاریخ الطبری، ج ۱۱، ص ۲۱۰؛ تاریخ ابن الوردي، ج ۲، ص ۲۲۱؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۵۶؛ المنتظم، ج ۷، ص ۳۹؛ مستدرکات علم الرجال، ج ۸، ص ۲۲۲.

۲. تهذیب الانساب، ص ۱۹۲؛ المجدی، ص ۱۷؛ الفخری، ص ۴۰؛ مستدرکات علم الرجال، ج ۷، ص ۱۴۵؛ عمدة الطالب، ص ۳۰۴.

۳. شرح الأخبار، ج ۳، ص ۳۴۶؛ المنتظم، ج ۴، ص ۶۸۰؛ تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۳۵۷.

نسب شریف

نسب شریف او، به نقل از علمای انساب و تاریخ‌نگاران بزرگ اسلام، این‌گونه است: «یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید الشهید بن امام زین العابدین علیه السلام»^۱.

نام پدر بزرگوار رهبر قیام، عمر و پدر بزرگش، یحیی از ساله و نبیره‌های امام سجاد علیه السلام بود که در ادامه به شخصیت، مبارزات و نحوه شهادت آنان اشاره خواهیم داشت. شجره طیبه اجداد او به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رسد و این فضیلت خانوادگی، از ویژگی‌های برجسته و از نقاط روشن حیات اوست. پدران یحیی همه از مبارزان و از انقلابیان بودند. زید شهید علیه السلام، جدّ اعلای یحیی، چنان با خلیفه اموی نبرد کرد که قلم توان بیان رشادتها و شجاعت‌های او و مظلومیت یارانش را ندارد. نهضت وی با قیام فرزندش یحیی علیه السلام تکمیل شد و همچنان پرچم انقلاب، به دست سیدی از سادات آل ابی طالب علیهم السلام برافراشته شد. حسین بن زید علیه السلام، جد دوم یحیی و از تربیت یافتگان امام جعفر صادق علیه السلام بود. وی پس از شهادت برادر بزرگوارش، نام فرزند خود را یحیی گذاشت که این یحیی، همان جد صاحب نهضت، یعنی یحیی بن عمر است.



۱. الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۲۶؛ المنتظم، ج ۷، ص ۳۹؛ التحف شرح الزلف، ص ۱۵۸؛ الأصلی، ص ۲۵؛ تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۳۵۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۲۹؛ مقاتل الطالبیین، ص ۵۰۶؛ الغدیر، ج ۳، ص ۳۳۳؛ الشافی، ج ۱، ص ۲۸۴.

پدر بزرگوار

همان‌گونه که اشاره شد، نام پدر بزرگوار یحیی، عمر، مکنی به «ابوعلی» است.^۱ مادرش نیز اُم ولد^۲، سیده‌ای شریف و از بزرگان آل ابی‌طالب علیهم‌السلام در شهر کوفه به‌شمار می‌رفت. سید حسین براقی وفات او را در کوفه دانسته^۳ و احتمال می‌رود که در دهه چهارم قرن سوم هجری از دنیا رفته باشد. وی هفت پسر و چهار دختر داشته که اسامی آنها عبارتند از: «عبدالله جعفر، حسین النسابة، حسن، محمد الاکبر ابومنصور، احمد المحدث الشاعر، یحیی ابوالحسین، فاطمه، خدیجه، ملیکه و علیه».^{۴ و ۵}



۱. مشاهد العترة الطاهرة، صص ۱۹۰ - ۱۹۱؛ تاریخ الكوفة، ص ۸۱.
 ۲. منتقلة الطالبیة، ص ۲۷۴؛ سرالسلسلة العلویة، ص ۶۲.
 ۳. تاریخ الكوفه، ص ۸۱.
 ۴. عمدة الطالب، ص ۳۰۴؛ تهذیب الانساب، ص ۱۹۲؛ المجدی، صص ۱۶ و ۱۷؛ الفخری، ص ۴۰؛ الأویلی، ص ۲۵۰؛ منتقلة الطالبیة، ص ۲۷۴؛ سرالسلسلة العلویة، ص ۶۲.
 ۵. مادر محمد و احمد، اُم سلمه، دختر عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید ابن امام حسن علیهم‌السلام است. ر.ک: فخری، ص ۴۰؛ منتقلة الطالبیة، ص ۲۷۴.
- ر.ک: مادر یحیی و خدیجه نیز اُم الحسین دختر حسین بن عبدالله بن اسماعیل ابن عبدالله بن جعفر الطیار علیهم‌السلام بود. منتقلة الطالبیة، ص ۲۷۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۲۶.
- دیگر فرزندان عمر از امهات اولاد بودند. ر.ک: سرالسلسلة العلویة، ص ۶۲.
- نسل عمر از سه فرزند او محمد و احمد و یحیی منتشر و تکثر یافت و بازماندگان از نسل یحیی اندک بودند. ابونصر بخاری ادعای کسانی که خود را به یحیی منتسب می‌دانند و برای وی نسل قائل‌اند، اشتباه می‌داند.

مادر گرانقدر

مادر یحیی، فاطمه دختر حسین بن عبدالله بن اسماعیل ابن عبدالله بن جعفر الطیار بن ابی طالب علیه السلام است. کنیه وی اُمّ الحسین^۱ و اُمّ الخیر^۲ بوده و زنی عفیف و پاکدامن و از نبیره‌های جعفر طیار علیه السلام است. متأسفانه شرح حال این مخدّره در کتب تاریخ یافت نمی‌شود، ولی از برخی قراین چنین فهمیده می‌شود که وی پیش از سال ۱۹۰ هـ.ق متولد شده و پس از سال ۲۵۵ هـ.ق از دنیا رفته است.

علی جمانی بن محمد بن جعفر بن محمد بن زید الشهدا علیه السلام که از شعرای اهل بیت علیهم السلام است، ضمن مرثیه یحیی، از فضیلت مادر او یاد می‌کند و در پایان اشعار خود می‌گوید:

لَعَمْرِي إِنَّهُ الطَّيَّارُ إِذْ نَتَجَّتْ بِهِ

لَهُ شَيْمٌ لَا تَجْتَوِي وَنَسِيمٌ

لَقَدْ بَيَّضَتْ وَجْهَ الزَّمَانِ بِوَجْهِهِ

وَسَرَّتْ بِهِ الْأَسْلَامَ وَهُوَ كَظِيمٌ

فَمَا أَنْتَجَّتْ مِنْ مِثْلِهِ هَاشِمِيَّةٌ

وَلَا قَلْبَتُهُ الْكَفُّ وَهُوَ فَطِيمٌ^۳

۱. البداية والنهاية، ج ۱۱، ص ۵؛ تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۲۱۰؛ مقاتل الطالبیین، ص ۵۰۶؛ الكامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۲۶؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۵۶؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۶۰؛ المجدی، صص ۱۶ و ۱۷؛ عمدة الطالب، ص ۳۰۴؛ سر السلسلة العلویه، ص ۶۲؛ البینات فی حیات الفاطمات، ج ۳، ص ۱۷۸؛ الشافی، ج ۱، ص ۱۷۸.

۲. منتقلة الطالبيّة، ص ۲۷۴.

۳. مقاتل الطالبیین، ص ۵۰۲؛ الغدير، ج ۳، ص ۸۸.

سوگند به جان خودم که مادرش، فرزند جعفر طیار، هنگامی که او را در شکم داشت، خصال و بوی خوشی داشت که ناخوش نداشت در آنجا باشد. راستی که مادرش با چهره او چهره روزگار را، روشن و اسلام را به وجود او خشنود کرد و فرزند او خشم خود را فرو برنده بود. هیچ زن هاشمی مانند او نزایید و هیچ دستی، مانند او را پرستاری نکرد تا از شیر باز گرفته شد.

دایی‌های یحیی

«عبدالله بن حسین بن عبدالله بن اسماعیل بن عبدالله بن جعفر طیار (علیه السلام)، تنها دایی یحیی بن عمر بن یحیی است. وی شاعری توانا بود و با عنوان «کلب الجنه» از او یاد می‌شود و نسلش در بغداد سکونت داشت.^۱ ابوالحسن عمری نسابه می‌نویسد:

اسماعیل بن عبدالله، از زهاد عصر خود بود و تداوم نسل او از یک زن صوفی است که مادرش دختر نبطیه بود و پدرش «حسین بن عبدالوهاب بن علی بن حسین ابن محمد بن عبدالله مذکور» نام داشت و با مرگش نسل طیار از اسماعیل در عراق منقرض شد.^۲

۱. تهذیب الانساب، ص ۳۵۶؛ الفخری، ص ۱۹۲.

۲. المجدی، ص ۲۹۸؛ عمدة الطالب، ص ۴۱.

امام فخر رازی از قول ابن طباطبا، سه فرزند دیگر برای حسین بن عبدالله، ذکر کرده است که عبارتند از: «حسین، محمد و عبدالله الثانی» که این سه تن نیز از دایی‌های یحیی بن عمر به شمار می‌آیند، ولی هیچ گزارشی درباره آنان به ثبت نرسیده است.^۱

یحیی بن حسین ذوالدمعة

یحیی، جد یحیی بن عمر و کنیه او ابوالحسین^۲ و از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام بود. در وثاقت و امانت‌داری وی همین بس که یکی از شهود وصیت امام موسی کاظم علیه السلام به پسرش امام رضا علیه السلام بوده است.^۳ مادر وی، خدیجه، دختر عمر بن امام زین العابدین علیه السلام یا خدیجه، دختر امام محمد باقر علیه السلام است که به احتمال قوی، دومی صحیح است. درباره مادر یحیی ابن حسین نوشته‌اند که او خاتونی فاضله و محدثه بود. علامه مجلسی در بحارالانوار از وی این حدیث را نقل می‌کند:

۱. الشجرة المباركة، ص ۲۲۷.

۲. الأصيلی، ص ۲۴۹؛ المجدی، ص ۱۶۶؛ ریاض الأنساب، ج ۲، ص ۲۳.

۳. أعيان الشيعة، ج ۱۰، ص ۲۸۹؛ رجال شیخ طوسی، ص ۱۶۰؛ مستدرکات علم الرجال، ج ۸، ص ۱۹۸.

۴. أعيان الشيعة، ج ۱۰، ص ۲۸۹.

۵. المجدی، ص ۱۶۶؛ دائرة المعارف الشيعة، ج ۱۸، ص ۴۸۰؛ مستدرکات علم الرجال، ج ۸، ص ۱۹۹.

إنما تحتاج المرأة في الماتم إلى النوح لتسهيل دمعها ولا ينبغي أن تقول هجوا فإذا جاء الليل فلا ينبغي أن تؤذى الملائكة بالنوح.^۱ زن در مصیبت و مجلس ماتم، به نوحه گری نیازمند است تا اشکش فرو ریزد، ولی البته باید از سخن لغو و بیهوده خودداری کند و چون شب فرا رسد، دیگر با نوحه و زاری، سبب آزار فرشتگان نشود.^۲ خدیجه، همچنان از عبدالله بن ابراهیم بن محمد الجعفری، به اسارت بردن سادات حسنی از مدینه به بغداد را روایت کرده است.^۳

نظر علمای رجال درباره یحییٰ بن حسین

یحییٰ، سیدی جلیل و راوی حدیث بود. او از پدرش، حسین ذوالدمعه و عموهایش، عیسی و محمد، فرزندان زید الشهید علیه السلام و از امام کاظم و امام رضا علیهما السلام و از اسماعیل و احمد، پسران امام کاظم علیه السلام حدیث روایت می‌کرد. برخی از جمله، علی بن حفص بن عمر العبسی و علی بن محمد بن عیسی البزاز نیز از یحییٰ حدیث روایت کرده‌اند.^۴

۱. بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۸۳؛ ریاحین الشریعة، ج ۴، ص ۱۹۶؛ أعلام النساء المؤمنات، ص ۳۲۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۵۸.

۳. جامع الرواة، ج ۲، ص ۴۵۷؛ تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۷؛ أعیان الشیعة، ج ۶، ص ۳۱۲؛ معجم الرجال الحدیث، ج ۲۳، ص ۱۸۹؛ أعلام النساء المؤمنات، ص ۳۲۶؛ ریاحین الشریعة، ج ۴، ص ۱۹۶؛ امامزادگان ری، ج ۱، ص ۵۴۰.

۴. تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۸۹؛ أعیان الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۸۹؛ دائرة المعارف الشیعة، ج ۱۸، ص ۴۸۰.

نویسنده کتاب «الأصیلی» درباره یحیی می نویسد:

كان سيّداً جليلاً شيخاً أهله^١، محدّثاً^٢، وكان له نباهة^٣، حسن^٤،
ووجه آل أبي طالب عليه السلام.

وی سیدی جلیل القدر، بزرگ خاندان خود، راوی حدیث،
دارای نبوغ، مردی [درست کردار] خوب و از اعیان
فرزندان ابوطالب بود.

درباره مذهب یحیی و اینکه آیا او نویسنده کتاب انساب آل
ابی طالب عليه السلام است، میان علمای رجال اختلاف است. بیشتر علمای
رجال، یحیی بن حسین را از اصحاب امام کاظم عليه السلام دانسته‌اند و
معتقدند وی مذهب واقفیه داشت.^٥ علامه سیّد محسن امین رحمته الله در
کتاب اعیان الشیعه، با این قول مقابله می‌کند و می‌نویسد:

بعید است که وی مذهب واقفیه داشته باشد؛ زیرا
مرحوم کلینی رحمته الله در باب نص بر امامت امام رضا عليه السلام
روایت می‌کند که امام کاظم عليه السلام، به هنگام وصیت،
یحیی را یکی از شهود خود قرار داد. بنابراین بعید است
که امام کاظم عليه السلام چنین شخصی را که بر مذهب واقفیه
بوده، از شهود وصیت خود قرار دهد.^٦



۱. الأصیلی، ص ۲۴۹.

۲. الشجرة المباركة، ص ۱۲۸؛ التحف شرح الزلف، ص ۱۳۹؛ دائرة المعارف الشیعه، ج ۱۸،
ص ۴۷۹؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۸۹؛ أعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۸۹.

۳. المجدی، ص ۱۶۶.

۴. دائرة المعارف الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۷۹.

۵. رجال الشیخ، ص ۳۴۷؛ خلاصة الأقوال، ص ۴۱۶؛ منتهی المقال، ج ۷، ص ۱۷؛ معجم
رجال الحدیث، ج ۲، صص ۴۴ و ۴۵؛ مستدرکات علم الرجال، ج ۸، صص ۱۹۸ و ۱۹۹.

۶. اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۸۹.

درباره انتساب کتاب انساب آل ابی طالب (علیه السلام) به یحیی نیز مرحوم آیت الله العظمی خویس (رحمه الله) می فرماید: «علی التحقیق، یحیی بن حسن بن جعفر، با یحیی بن حسین ذوالدمعه اشتباه شده و یحیی بن حسین چنین تألیفی نداشته است»^۱.

تاریخ وفات و محل دفن یحیی بن حسین

تاریخ‌نگاران، درباره تاریخ وفات و محل دفن یحیی نیز اختلاف دارند. خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد می نویسد: یحیی در بغداد ساکن بود و در روز چهارشنبه، ربیع الآخر سال ۲۰۷ ه. ق وفات یافت و وی را در مقابر قریش، در کاظمین، دفن کردند و مأمون عباسی بر جنازه وی نماز خواند.^۲

مرحوم سید محسن امین (رحمه الله) نیز می نویسد:

توفی ببغداد سنة ۲۰۹ و ۲۱۰ و صلی علیه المأمون و کان له

نباهة و خرج المأمون فی جنازته ماشیا.^۳

یحیی در بغداد و در سال ۲۰۹ یا ۲۱۰ ه. ق وفات یافت و مأمون عباسی بر جنازه او نماز گزارد و پیاده جنازه وی را تشییع کرد.

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، صص ۴۳-۴۵.

۲. تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۸۹؛ موسوعة العتبات المقدسة، ج ۱۰، ص ۱۳؛ ریاض الأنساب، ج ۲، ص ۲۴.

۳. أعيان الشيعة، ج ۱۰، ص ۲۸۹؛ عمدة الطالب، ص ۲۳۲؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۲۳؛ بدایع الأنساب، ص ۹۳.

برخی مورخان، وفات وی را در سال ۲۲۰ ه. ق^۱ و برخی دیگر در سال ۲۳۷ ه. ق^۲ نوشته‌اند که بی‌شک، دو قول اخیر اشتباه است؛ زیرا به اجماع مورخان، مأمون بر جنازه یحیی بن حسین نماز خوانده و خود مأمون در سال ۲۱۸ ه. ق از دنیا رفته است. بنابراین معقول نیست که وفات یحیی را در سال ۲۲۰ یا ۲۳۷ ه. ق بدانیم. به‌ظاهر این اشتباه به دلیل تشابه اسم یحیی بن حسین با نوه او یحیی بن عمر (صاحب ترجمه) است. یحیی ابن عمر در سال ۲۳۸ ه. ق قیام کرده است. می‌توان احتمال داد که یحیی بن حسین در سال ۲۰۹ ه. ق در بغداد از دنیا رفته باشد؛ زیرا خطیب بغدادی و دیگر مورخان این قول را پذیرفته‌اند. در پانزده فرسنگی مشهد، در دامنه کوهی به فاصله یک کیلومتری از قریه میامی^۳، مزاری با شکوه قرار دارد و بر فراز آن گنبدی از آجر بنا شده و در پایین آن، چشمه آبی شیرین جریان دارد. ساختمان بنا متعلق به قرن دهم هجری است و بر سنگ قبر آن نوشته شده است: «امامزاده برحق یحیی بن حسین ذوالدمعة بن زیدالشهید بن امام زین العابدین علیه السلام»^۴.

۱. الأصيلی، ص ۲۴۹؛ الفخری، ص ۳۹؛ لباب الأنساب، ج ۲، ص ۵۴۳؛ المجدی، ص ۱۶۶.

۲. دایرة المعارف الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۷۹؛ مستدرکات علم الرجال، ج ۸، ص ۱۹۹.

۳. این میامی با میامی نزدیک شاهرود اشتباه نشود.

۴. دایرة المعارف تشیع، ج ۲، صص ۴۸۲ و ۴۸۳؛ مزارات خراسان، ص ۶۲. بناهای آرامگاهی، ج ۲، صص ۲۲۱ و ۲۲۲. جهت تحقیق بیشتر به دانشنامه بقیع و اماکن متبرکه، قسمت مزارات خراسان یا به فصل ششم کتاب قیام یحیی بن زید علیه السلام از سری تألیفات نگارنده مراجعه فرمایید.

تعداد فرزندان یحیی

درباره تعداد فرزندان یحیی بن حسین بن زید الشهید علیه السلام اختلافی نیست. نسابه قرن پنجم، «ابوالحسن عمری» تعداد فرزندان یحیی را ۲۸ تن، اعم از دختر و پسر، برشمرده است.^۱ علمای انساب، درباره این موضوع که از چند فرزند یحیی، نسلی مانده است، اختلاف کرده‌اند. شماری از نسابیون برای هفت و برخی برای هشت فرزند ذکور یحیی بن حسین، تداوم نسل ذکر کرده‌اند؛ آن هم با اختلاف اسامی که عبارتند از: «قاسم»^۲، حسن زاهد، حمزه، محمد الأصغر، عیسی، یحیی، عمر و احمد»^۳.

تاریخ و محل تولد رهبر قیام

متأسفانه در کتب تاریخی به تاریخ و محل تولد یحیی بن عمر اشاره‌ای نشده است، ولی از برخی قراین چنین برداشت می‌شود که وی در کوفه به دنیا آمده است:

۱. براقی در تاریخ کوفه، وفات پدر یحیی، عمر بن یحیی را در این شهر نوشته است.^۴

۲. برادران، برادرزادگان و بنی اعمام یحیی بن عمر، همه در کوفه

۱. المجدی، ص ۱۶۶؛ سرالسلسله العلویّه، ص ۶۲؛ تهذیب الانساب، ص ۱۹۰؛ الشجرة المبارکة، ص ۱۲۸؛ الفخری، ص ۳۹.

۲. ریاض الأنساب، ج ۲، ص ۲۴؛ الفصول الفخریة، ص ۱۵۲؛ سراج الأنساب، ص ۱۰۲؛ الفخری، ص ۳۹؛ مستدرکات علم الرجال، ج ۸، ص ۱۹۹.

۳. تهذیب الانساب، ص ۱۹۰؛ لباب الأنساب، ج ۲، ص ۵۴۳؛ الأصلی، ص ۲۴۹.

۴. تاریخ الکوفه، ص ۸۱.

می‌زیستند که در کتاب‌های انساب به این مطلب اشاره شده است.^۱
 ۳. یحیی به دلیل ستم و تعدی حکام و عمال خلیفه از کوفه خارج شده و این به دلیل سکونت وی در این شهر و روبه‌رو شدن با برخی حوادث تلخ بود که یحیی بن عمر را به قیام تشویق کرده است. محل تولد یحیی بن عمر را در کوفه دانسته‌اند و وی هنگام خروج، زن، فرزندان و غلامانی به همراه داشته است.^۲ از آنجا که تاریخ شروع قیام وی را در سال ۲۳۵ هـ. ق. نوشته‌اند، احتمال می‌رود که وی در دهه آخر قرن دوم یا ابتدای قرن سوم متولد شده باشد.

شجاعت و شخصیت یحیی بن عمر

مورخان اسلامی از او به شایستگی یاد کرده‌اند. «ابوالحسن

عمری» درباره او می‌نویسد:

و كان فارسا قویاً و رعاً ثقة حسن الوجه أخوه لأمه أبو القاسم
 علي بن محمد الصّوفي بن یحیی بن عبدالله بن محمد بن عمر
 الأطرف بن امام علی عليه السلام.^۳

وی چابک‌سواری شجاع، خداترس، مطمئن و نیکوچهره بود. برادر مادری او ابوالقاسم علی بن محمد الصوفی بن یحیی بن عبدالله بن محمد بن عمر علوی نام داشت.

۱. منتقلة الطالبیه، ص ۲۷۴؛ موارد الإتحاف، ج ۲، ص ۸۹ و ۹۰.

۲. در قسمت شجاعت و شخصیت وی خواهد آمد.

۳. المجدی، ص ۱۶.

«ابوالفرج اصفهانی» می نویسد:

و كان رضي الله عنه رجلاً فارساً شجاعاً شديد البدن مجتمع

القلب بعيداً من رهق الشباب و ما يعاب به مثله^۱.

یحیی مردی شجاع، سواری جنگجو، نیرومند و پردل

بود و از سبکسری‌های جوانی که موجب عیب دیگران

است، برکنار بود.

«مسعودی» نیز در تاریخش می نویسد:

و كان ذا زهد و ورع و نسك و علم صحيح العقل سليم

الحواس منتصب القامة و قبره مشهور^۲.

او مردی زاهد، خداترس و عالم، صاحب عقل و حواسی

سلیم و قدی بلند بود و قبرش مشهور است.

«ابن ابی الحدید» می نویسد: «كان فقيهاً فاضلاً شجاعاً فصيحاً

شاعراً»^۳؛ «یحیی، مردی شجاع، فاضل، فقیه، فصیح و شاعر بود».

«عبدالرحمن بن خلدون» نیز می نویسد: «و كان من سواتهم

و وجوههم»^۴؛ «وی از جنگجویان اهل بیت و از شناخته شدگان و

بزرگان آنان به‌شمار می‌رفت».

«ابن عنبه» نیز چنین گفته: «و كان من أزهّد الناس»^۵؛ «یحیی،

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۵۰۶؛ تاریخ الکوفه، ص ۳۸۰؛ الشافی، ج ۱، ص ۲۸۵.

۲. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۶۰.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۰۱.

۴. تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۵۶.

۵. عمدة الطالب، ج ۳، ص ۳۳۳؛ دائرة المعارف الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۰۶.

با تقوا و از زاهدترین مردم بوده است».

«زرکلی» از او این گونه یاد می‌کند: «و كان حسن السيرة والديانة قوي الساعده...»؛ «وی خوش معاشرت و دیندار و قوی بازو بود».

آن گونه که گفته شد، شهید جاوید، یحیی بن عمر، مردی شریف و دیندار، پرهیزکار، با اراده، صاحب جود و بخشش و مردم‌دار بود. شجاعت و دلیری در میدان کارزار، با عطف و مهربانی به مردم، در وجود او به هم پیوسته بود و از او مردی ایده‌آل ساخته بود.

مورخان از محمد بن احمد صیرفی و دیگران درباره نیرو و قدرت او نیز روایت کرده‌اند که یحیی در بغداد ساکن بود و عمودی آهنین در خانه داشت که هرگاه به یکی از غلامان و کنیزان خود خشم می‌گرفت، آن عمود آهنین را به گردنشان می‌پیچید و احدی جز او نمی‌توانست آن را باز کند تا وقتی که خودش می‌آمد و باز می‌کرد!

مذهب یحیی

تاریخ‌نگاران درباره مذهب یحیی بن عمر اظهار نظر نکرده‌اند، ولی از برخی قرائن و منابع چنین بر می‌آید که وی مذهب زیدی داشته است.

۱. الاعلام، ج ۸، ص ۱۶۰.

۲. مقاتل الطالبیین، ج ۶، ص ۵؛ تاریخ الکوفة، صص ۳۸۰ - ۳۸۲؛ الاعلام، ج ۸، ص ۱۶۰.

چنان‌که در ادامه خواهد آمد، پس از قیام یحیی در کوفه، زیدیه به او پیوستند^۱ که این خود نشانه انعطاف یحیی به زیدیه است. گفتنی است نص صریحی که نشان دهد مذهب یحیی در طریق زیدیه بوده است، در دست نیست، ولی از آنجا که وی هم‌عصر امام هادی و امام حسن عسکری علیه‌السلام بوده و علمای رجال او را در شمار اصحاب آن دو امام علیه‌السلام شمرده‌اند، این احتمال تقویت پیدا می‌کند که یحیی به زیدیه تمایل داشته است. محلی و ابن حمزه، دو تن از مورخان بزرگ زیدیه، یحیی را از ائمه خود می‌دانند و سید مجدالدین مؤیدی که از علمای معاصر زیدی در یمن است، در کتاب خود به نام «التحف شرح الزلف» یحیی را در شمار ائمه زیدیه دانسته است.^۲

ابن عنبه می‌نویسد: «و هو صاحب شاهي أحد أئمة الزيدية».^۳
 «او صاحب شاهي و یکی از امامان زیدی است».

علامه شیخ علی نمازی شاهرودی رحمته‌الله نیز در رجال خود می‌نویسد: «یحیی بن عمر بن یحیی بن الحسین بن زید الشهید علیه‌السلام، أبو الحسین، أحد أئمة الزيدية...».^۴

براین اساس، بی‌تردید، وی از ائمه زیدیه بوده است. البته

۱. تاریخ الطبری، ج ۱۱، ص ۲۱۱؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۵۶.

۲. الحدائق الوردیه، ج ۱، ص ۲۸۶؛ الشافی، ج ۱، ص ۲۸۴؛ اخبار أئمة الزيدية، ص ۱۸؛ التحف شرح الزلف، ص ۱۵۸.

۳. عمدة الطالب، ص ۳۰۳.

۴. مستدرکات علم الرجال، ج ۸، ص ۲۲۲.

به این معنا نیست که خود یحییٰ این عقیده و مذهب را داشته؛ زیرا زیدی‌ها هر سیدی را که قیام کند، با برخی شرایط دیگر، جزو ائمه خود می‌دانند.

قیام یحییٰ بن عمر

تاریخ و محل قیام

مشعل جاودانی که زید علیہ السلام به دست پویندگان راه حق و علویان داده بود، خاموش شدنی نبود و اگر در نقطه‌ای از سرزمین اسلامی خاموش می‌شد، به سرعت در نقطه‌ای دیگر زبانه می‌کشید و بر اندام جنایتکاران لرزه می‌افکند.

این بار یکی از فرزندزادگان زید علیہ السلام، پرچم قیام عیله ستم را به دوش کشید و سرزمین عراق، قیام مردی از دودمان آل محمد ﷺ به نام یحییٰ بن عمر را به خود دید. مورخان اسلامی محل قیام تاریخی یحییٰ را در کوفه و در منطقه‌ای به نام شاهی ثبت کرده‌اند، ولی درباره تاریخ قیام وی اختلاف است. برخی قیام یحییٰ را در زمان متوکل عباسی و در سال ۲۳۵ هـ. ق^۲ و برخی در زمان مستعین و در سال ۲۵۰ هـ. ق دانسته‌اند.^۳ ولی آنچه مسلم



۱. المنتظم، ج ۷، ص ۳۹؛ تاریخ الکوفة، ص ۳۸۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۲۹؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۵۹؛ تحفة الأحاب، ص ۵۷۶؛ المجدی، ص ۱۷۰؛ تاریخ الطبری، ج ۱۱، ص ۲۱۱؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۵۶.
۲. دائرة المعارف الشیعة العامة، ج ۱۸، ص ۵۰۶؛ الاعلام، ج ۸، ص ۱۶۰.
۳. سرائس العلوئیة، ص ۶۲؛ تاریخ الطبری، ج ۱۱، ص ۲۱۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۲۶؛ الشافی، ج ۱، صص ۲۸۴ و ۲۸۵.

است این است که قیام یحیی دو مرحله داشت که ابتدا نخست در سال ۲۳۵ هـ.ق در خراسان بود؛ در این دوره، یحیی دستگیر و روانه زندان شد و پس از آزادی، در بغداد سکونت کرد. سپس دوباره در سال ۲۴۹ یا ۲۵۰ هـ.ق در کوفه قیام کرد و به شهادت رسید.

دلیل قیام یحیی

یحیی بن عمر، در دوران متوکل می‌زیست. این خلیفه عباسی با آل علی علیه السلام سخت دشمنی داشت و آنان را دستگیر می‌کرد و پیوسته در صدد آزار و اذیت آنان بود. متوکل مردی عیاش، بدطینت و زشت‌سیرت بود و همواره به لهو و لعب، آوازه‌خوانی و طرب مشغول بود. دشمنی او با آل علی علیه السلام چنان بود که همه مورخان، دوران حکومت او را از سیاه‌ترین دوران، برای شیعیان و علویان به شمار آورده‌اند.

از آنجا که آزادمردان، زور و ستم را تاب نمی‌آوردند، یحیی مصمم شد تا حق خود و ستم‌دیدگان و رنج کشیدگان را از عمال عباسی باز پس گیرد. وی به همین منظور در سال ۲۳۵ هـ.ق^۱ وارد خراسان شد و چون قرض داشت و زندگی به او سخت فشار آورده بود، نزد عمر بن فرج رُحّجی که از طرف متوکل، سرپرست طالبیین بود، آمد و درباره مطالبه حقوق خود با وی گفت‌وگو کرد. عمر بن فرج با او با خشونت و تند

۱. الاعلام، ج ۸، ص ۱۶۰؛ دایرة المعارف الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۰۶؛ الشافی، ج ۱، ص ۲۸۵.

برخورد کرد. یحیی پاسخش را گفت و به او دشنام داد و او را به خروج علیه خلیفه تهدید کرد. عمر ماجرا را برای خلیفه نوشت. متوکل به عبدالله بن طاهر که حاکم خراسان بود، دستور داد یحیی بن عمر را دستگیر و روانه دارالخلافه کند. یحیی دستگیر و نزد متوکل فرستاده شد. خلیفه دستور داد او را ۱۱ تازیانه^۱ زند - آن‌گاه وی را در خانه یحیی بن خاقان، وزیر خود، زندانی کرد و مدتی در آنجا زندانی بود تا اینکه پس از مدتی با میانجیگری بستگانش آزاد شد.^۲

یحیی پس از آزادی به مدینه رفت و مدتی با وضع بدی زندگی کرد. سپس به سامرا رفت و در آنجا با کسی که مسئول پرداخت مستمری وی بود، صحبت کرد. این شخص نیز با یحیی برخورد بدی داشت و گفت: «چرا باید به امثال شما مستمری پرداخت کرد؟! یحیی شب را با ناراحتی بسیار در خانه یکی از دوستانش سپری کرد. وقتی برایش غذا آوردند، با آنکه گرسنه بود، از ناراحتی غذا نخورد و گفت: «اگر زنده ماندیم، غذا خواهیم خورد».



۱. البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۳۱۴؛ در تاریخ طبری ۱۸ تازیانه نوشته شده است؛ ر.ک: تاریخ الطبری، ج ۱۱، ص ۲۱۱.
۲. مقاتل الطالبیین، ص ۵۰۶؛ المنتظم، ج ۷، ص ۳۹؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۵۶؛ تاریخ الطبری، ج ۱۱، ص ۲۱۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۲۶؛ تحفة الأحباب، ص ۵۷۶؛ تاریخ الکوفه، ص ۳۸۱؛ الاعلام، ج ۸، ص ۱۶۰؛ البدایه و النهایه، ج ۱۱، ص ۵؛ تتمه المنتهی، ص ۳۳۴؛ ترجمه تاریخ فخری، ج ۲، ص ۳۳۱.

قیام برای رضای خدا

آنچه گفته شد به این معنا نیست که یحیی بن عمر به دلیل ستمی که بر او روا شده است یا به دلیل فقر و تنگدستی قیام کرده، بلکه آزادگان، ستم بر مردم را تحمل نمی‌کنند. آن‌گاه که بزرگان و آزادمردان، بی‌توجهی حاکمان و ستم آنها را بر مردم می‌دیدند، غیرتشان به آنها اجازه سکوت نمی‌داد. محمد ابن حسین به نقل از عمویش می‌گوید:

من مردی پرهیز کارتر از یحیی بن عمر ندیدم. هنگامی که قصد خروج داشت، او را دیدم و گفتم: «ای پسر پیامبر ﷺ! مثل اینکه تنگدستی، شما را به قیام وا می‌دارد. من هزار دینار دارم. آن را به شما تقدیم می‌کنم و از برادرانم نیز هزار اشرفی برایت می‌گیرم». یحیی رو به من کرد و گفت: «همسرم سه طلاقه باشد اگر قیامم جز برای خدا باشد. انگیزه‌ام فقط رضای خداست». آن‌گاه گفتم: «دستت را بده تا با تو بیعت کنم» و بیعت کردم.^۱

زیارت قبر امام حسین (ع)

یحیی بن عمر، از نسل سیدالشهداء (ع) بود. این سید حسینی به سوی کربلا حرکت کرد تا به زیارت جدش ثارالله برود و از روح مقدس آن حضرت یاری بخواهد.^۲

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۱؛ شاگردان مکتب ائمه (ع)، ج ۳، صص ۴۸۹ و ۴۹۰.
 ۲. تاریخ طبرستان و رویان، ص ۱۲۸؛ تتمه المنتهی، ص ۳۳۴؛ تحفة الأحباب، ص ۵۷۶؛ الشافی، ج ۱، ص ۲۸۵.

ابوالفرج اصفهانی، از احمد بن عبیدالله و او از ابی عبدالله بن ابی الحصین روایت می‌کند:

وقتی یحییٰ تصمیم به خروج گرفت، نخست به زیارت قبر امام حسین علیه السلام آمد و تصمیم خود را با زائرانی که در آنجا بودند، بازگو کرد. جمعی از حاضران دعوتش را پذیرفتند و با او همراه شدند. یحییٰ از آنجا به شاهی^۱ آمد و تا شب در آنجا توقف کرد و چون شب فرا رسید، به سوی کوفه حرکت کرد.^۲

تصرف شهر کوفه

یحییٰ بن عمر شبانه وارد شهر کوفه شد؛ کسانی که همراهش بودند، فریاد می‌زدند: «أَيُّهَا النَّاسُ أَجْبِسُوا دَاعِيَ اللَّهِ»؛ «ای مردم! دعوت کننده به سوی خدا را اجابت کنید». مردم دعوت او را پذیرفتند و شیعیان بسیاری با او همراه شدند و با وی بیعت کردند.^۳ کم‌کم خبر قیام یحییٰ به گوش حاکم کوفه، ایوب بن حسن بن موسی بن جعفر بن سلیمان بن علی رسید و از آنجا فرار کرد.^۴ یحییٰ فردای آن شب به سوی



۱. حموی در معجم البلدان می‌نویسد: شاهی نام جایی نزدیک قادسیه است.
۲. مقاتل الطالبيين، صص ۵۰۶ و ۵۰۷؛ شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام، ج ۳، ص ۴۹۰؛ الشافعی، ج ۱، ص ۲۸۵.
۳. مقاتل الطالبيين، ص ۵۰۷؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۲۹؛ تاریخ ابن الوردي، ج ۱، ص ۲۲۱؛ تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۳۵۷؛ المنتظم، ج ۷، ص ۳۹؛ تاریخ الكوفة، ص ۳۸۱؛ دائرة المعارف الشيعية، ج ۱۸، ص ۵۰۶؛ الشافعی، ج ۱، ص ۲۸۵؛ الحدائق الوردية، ج ۱، ص ۲۸۶.
۴. تاریخ الطبری، ج ۱۱، ص ۲۱۰؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۵۶؛ الكامل فی التاريخ، ج ۷، ص ۱۲۶.

«فلوجه»^۱ رفت و در آنجا نیز گروه زیادی با وی بیعت کردند.^۲ سپس به کوفه حمله، و بیت‌المال را که دو هزار دینار و هفت هزار درهم بود، تصرف کرد.^۳ آن‌گاه افرادی را نزد صرافانی که پول‌های حکومتی نزد آنان بود، فرستاد و آن پول‌ها را نیز گرفت^۴ و میان مردم تقسیم کرد.^۵ سپس برای آزاد کردن زندانیان به آنجا حمله کرد و همه زندانیان را از اسارت رهانید.^۶

حمله دشمن

یحیی پس از آزادی زندانیان، به محله «بنی حمان» رفت؛ محلی که اهل آن به یاری او برخاسته بودند. در آنجا خطبه‌ای خواند و هدف قیام خود را «رضی من آل محمد ﷺ» برشمرد^۷ و شعار خود را «عدل اسلامی»^۸ قرار داد؛ چنان‌که ابوالفرج درباره وی گفته: «إِنَّهُ خَرَجَ عَظْباً لِّلَّهِ»^۹؛ «همانا خروج او برای خشمگین

۱. فلوجه: «نام قریه بزرگی نزدیک کوفه و بغداد است که کنار عین التمر قرار دارد».

۲. تاریخ الکوفه، ص ۳۸۱؛ تاریخ الطبری، ج ۱۱، ص ۲۱۱؛ المنتظم، ج ۷، ص ۳۹؛ الكامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۲۶.

۳. تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۴۵۶؛ المنتظم، ج ۷، ص ۳۹؛ البداية والنهاية، ج ۱۱، ص ۵.

۴. مقاتل الطالبیین، ص ۵۰۷؛ الاعلام، ج ۸، ص ۱۶۰؛ البداية والنهاية، ج ۱۱، ص ۵.

۵. تَمَّةُ المَنْتَهَى، ص ۳۳۵.

۶. تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۵۶؛ البداية والنهاية، ج ۱۱، ص ۵؛ الاعلام، ج ۸، ص ۱۶۰.

۷. الغدیر، ج ۳، ص ۳۳۳؛ المنتظم، ج ۷، ص ۳۹؛ تاریخ طبرستان و رویان، ص ۱۲۸؛ الاعلام، ج ۸، ص ۱۶۰؛ البداية والنهاية، ج ۱۱، ص ۵.

۸. قیام زید بن علی ع، ص ۲۸۹.

۹. مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۱.

شدن در راه خدا بود». ابن حمزه از مؤلفان زیدی، درباره انگیزه قیام یحیی می نویسد:

دعا إلى الرضا من آل محمد ﷺ وأظهر العدل و حسن السيرة

على طريق الطاهرين من آبائه عليه السلام.^۱

دعوت خود را به سوی رضای آل محمد ﷺ آغاز کرد و در میان مردم، عدل و رفتار نیکو را به روش ائمه پاک از اجداد گذشته خود، پیش گرفت.

مردم، یحیی را دوست داشتند و به وی علاقه و خلوص نیت نشان می دادند.

لأنه استفتح أموره بالكفّ عن الدماء والتورّع عن أخذ شيء
من أموال الناس وأظهر العدل والإنصاف.^۲

قیامش را با حفظ خون مردم و خودداری از اخاذی و پول گرفتن از آنان شروع کرد و او عدالت و انصاف را اظهار می داشت.^۳

همچنان یحیی در محله بنی حمان بود تا اینکه ابوجعفر محمد بن عبیدالله، معروف به «ادرع» از قدرت حکومت وقت برای او سخن گفت. این در حالی بود که حاکم بغداد، محمد ابن عبدالله بن طاهر، در نامه‌ای به ایوب بن الحسن (حاکم فراری) و عبدالله بن محمود السرخسی، حاکم خراسان، آنان را

۱. الشافی، ج ۱، ص ۲۸۵.

۲. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۶۰؛ تتمّة المنتهی، ص ۳۳۷.

۳. تاریخ الطبری، ج ۱۱، ص ۲۱۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۲۷.

به جنگ با یحیی امر کرد.^۱

با این دستور، عبدالله بن محمود و ایوب بن الحسن با لشکری که از اطراف کوفه جمع‌آوری کرده بودند، به جنگ یحیی آمدند. برخی از اعراب به یحیی خبر دادند لشکر دشمن در راه است؛ مواظب باش غافلگیر نشوی.

یحیی از جا برخاست و بر اسب خود سوار شد و یک تنه به سپاه حاکم حمله کرد و با شمشیر ضربتی به صورت عبدالله بن محمود زد. عبدالله فرار کرد و لشکریانش هم در پی او فرار کردند و اموالی از خود بر جای گذاشتند که نصیب یحیی و یارانش شد.^۲

خروج از کوفه

پس از شکست عبدالله بن محمود سرخسی و عقب‌نشینی مفتضحانه آنان از کوفه، کار یحیی بن عمر بالا گرفت و مردم گروه‌گروه به او پیوستند. طبری در این باره می‌نویسد: «جماعتی از زبیده که در نزدیکی کوفه و واسط بودند، به یاری او شتافتند».^۳

۱. المنتظم، ج ۷، ص ۳۹؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۳۵۶؛ تاریخ الكوفه، ص ۳۸۱؛ الشافی، ج ۱، ص ۲۸۵.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۵۰۷؛ الكامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۲۷؛ المنتظم، ج ۷، ص ۳۹؛ تاریخ الطبری، ج ۱۱، ص ۲۱۱؛ الاعلام، ج ۸، ص ۱۶۰؛ البدایة والنهایة، ج ۱۱، ص ۵.

۳. تاریخ الطبری، ج ۱۱، ص ۲۱۱.

زرکلی نیز می‌گوید: «فقوی آمره جدا»؛ «به جد، اموراتش قوت گرفت».

یحیی بن عمر، پس از پیروزی بر لشکر عبدالله بن محمود، ماندن در کوفه را به دو دلیل صلاح ندید: نخست، به این دلیل که کوفه در آینده آستان حوادث بود. از این رو، نخواست جان مردمان بی‌گناه به خطر افتد؛ دوم چون مردم گروه‌گروه به وی می‌پیوستند، صلاح دید تا در خارج کوفه اردو بزند و پادگان نظامی برای خود برپا کند. از این رو، در خارج کوفه و در محلی به نام «بُستان» که سه فرسخ از «جنبل» فاصله داشت، لشکرگاهی برپا کرد و عده‌ای از اعراب اطراف نیز به او پیوستند و لشکریانش بسیار شد.^۲ یحیی به تشکیل و تحکیم موضع خویش پرداخت و اموال، مرکب‌ها و سلاح‌های بسیاری را برای مقابله با دولت عباسی فراهم کرد؛ از جمله کسانی که به نهضت یحیی بن عمر پیوستند عبارتند از: «عبدالله بن اسماعیل بن ابراهیم بن محمد بن علی بن محمد بن عبدالله ابن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه؛ صالح و ابراهیم بن عثمان بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه؛ أحمد ابن محمد بن یحیی بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن

۱. الاعلام، ج ۸، ص ۱۶۰.

۲. تاریخ الطبری، ج ۱۱، ص ۲۱۱؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۳۵۶؛ تاریخ الکوفه، ص ۳۸۲؛

الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۲۷.

علی بن ابی طالب علیه السلام^۱؛ ابن السمیع^۲؛ ابو محمد عبدالله بن زیدان ابن بجلی (عجلی) که مردی با تقوا و پرهیزکار و دانشمند بود. او از سواران مشهور سپاه یحیی بود.^۳ و هیضم بن علاء عجلی که با گروهی از خویشان و بستگان خود به یاری یحیی شتافته بودند.^۴

دشمنان یحیی

خبر قیام یحیی و شکست عبدالله بن محمود سرخسی به دارالخلافه بغداد رسید. مستعین، خلیفه عباسی، به وحشت افتاد. بنابراین به سرعت محمد بن عبدالله بن طاهر، حاکم عراق را فرا خواند و از او خواست به این قائله پایان دهد. محمد بن عبدالله، پسر عموی خود، حسین بن اسماعیل بن ابراهیم بن مصعب را با لشکری مجهز به جنگ یحیی فرستاد. محمد بن عبدالله گروهی از لشکریان زبده خود را مثل خالد بن عمران، عبدالرحمان بن الخطاب، معروف به وجه الفلس، ابی السناء غنوی، عبدالله بن نصر بن حمزه، سعد ضبابی، احمد بن محمد بن فضل با وی همراه کرد که همه از روی کراهت پذیرفتند؛ زیرا اغلب مردم در دل به یحیی بن عمر متمایل بودند. حسین خود به کوفه آمد و چند روزی در آنجا ماند.

۱. شرح الأخبار، ج ۳، ص ۳۴۶.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۱.

۳. همان، صص ۵۱۰ و ۵۱۱؛ الشافی، ج ۱، ص ۲۸۶.

۴. مقاتل الطالبیین، ص ۵۰۸.

آن‌گاه به قصد جنگ با یحیی حرکت کرد تا به او رسید. حسین در جانب غربی رود فرات و یحیی در جانب شرقی آن، اردو زد. یحیی چند روزی در برابر حسین ایستادگی کرد، آن‌گاه به قصد «قسین» به نزدیک منطقه «شاهی» کوچ کرد و تا قریه‌ای به نام «بحریه» پیش رفت. در آن ناحیه، احمد بن علی اسکافی، مأمور جمع‌آوری اموال حکومت و احمد بن فرج فراری، مأمور سپاه آن حدود بود.

احمد بن علی، اموال دولتی را برداشت و فرار کرد. ولی احمد بن فرج به جنگ یحیی آمد و پس از مختصر جنگی شکست را پذیرفت و فرار کرد.

پس از آن، یحیی راه کوفه را پیش گرفت و به قصد کوفه به راه افتاد. در این هنگام، «وجه الفلس» با لشکری مجهز راه او را بست و جنگی سخت میان او و یحیی درگرفت. ولی وی هم در برابر یحیی تاب نیاورد و گریخت. یحیی او را تعقیب نکرد. وجه الفلس و لشکریانش پس از فرار، به منطقه شاهی رسیدند و در آنجا به حسین ابن اسماعیل برخوردند. وجه الفلس با سپاه شکست خورده خود در شاهی، به استراحت و تجدید قوا پرداختند. پس از آن، سپاه وجه الفلس و سپاه حسین بن اسماعیل تجدید قوا و نیروهای خود را سازماندهی کردند و سپاهی عظیم و نیرومند تشکیل دادند.^۱

۱. مقاتل الطالبیین، صص ۵۰۷ و ۵۰۸؛ تاریخ الطبری، ج ۱۱، ص ۲۱۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۷، صص ۱۲۷ و ۱۲۸؛ البداية والنهاية، ج ۱۱، ص ۵؛ تاریخ الكوفه، ص ۳۸۲؛ الشافی، ج ۱، ص ۲۸۵.

پیروزی یحیی و آمادگی برای نبردی دیگر

پس از آنکه یحیی سپاه وجه الفلس را شکست داد، پیروزمندانه وارد شهر کوفه شد و به جمع‌آوری سپاه و سلاح پرداخت تا آماده نبردی دیگر شود.

در شب دوازدهم رجب، یحیی اصحاب خود را جمع و با آنان مشورت کرد که بجنگند یا منتظر افرادی که با او بیعت کرده بودند، باشند. برخی از زیدیه که در جنگ تجربه و درایت نداشتند، پافشاری کردند که یحیی با حسین بن اسماعیل وارد جنگ شود؛ روز به روز از قبایل اطراف برای یحیی نیرو و امکانات می‌رسید و سپاه او لحظه به لحظه تقویت می‌شد. سرانجام در تاریکی صبح جمعه، یحیی به منطقه شاهی رسید و حمله آغاز شد و دو سپاه، مقابل هم قرار گرفتند.

جنگ شروع شد و نخست با تیراندازی، شمار زیادی از دشمنان کشته شدند. سپس حسین بن اسماعیل به سپاهیان خود دستور پیشروی داد و جنگ سختی در گرفت. هنگامی که آتش جنگ شعله‌ور شد، یکی از فرماندهان سپاه یحیی به نام «هیضم بن علاء عجلی» با اقوام و همراهان، به دلیل خستگی از راه طولانی که طی کرده بودند، نتوانستند ایستادگی کنند و فرار کردند و به روایتی اسیر شدند. این اتفاق موجب تضعیف

روحیه سپاهیان یحیی و تقویت روحیه قوای دشمن شد و سپاهیان یحیی را فراری داد.^۱

خیانت یا دسیسه

برخی معتقدند فرار یا اسیر شدن هیضم با نقشه قبلی بوده است. ابوالفرج اصفهانی نقل می‌کند:

حسین بن اسماعیل این نقشه را طراحی کرده و با هیضم قرار گذاشته بود که چون جنگ آغاز شد، او و همراهانش فرار کنند تا دیگر لشکریان نیز پا به فرار بگذارند. برخی دیگر گفته‌اند: فرار آنها به دلیل همان خستگی و رنجی بود که در راه دیده بودند. علی بن اسماعیل کوفی نیز از پدرش روایت کرده است: «پس از شهادت یحیی، روزی من با هیضم در جایی بودیم. از یحیی بن عمر سخن به میان آمد. هیضم به طلاق همسرش سوگند خورد که فرارش طبق نقشه و دسیسه نبوده است». وی گفت: «یحیی در جنگ، مردی بی‌باک و شجاع بود، به گونه‌ای که یکه و تنها حمله می‌کرد و به میان لشکر دشمن می‌رفت و دوباره باز می‌گشت. من او را از این کار نهی کردم، ولی نپذیرفت تا اینکه



۱. مقاتل الطالبيين، صص ۵۰۷ و ۵۰۸؛ الكامل فی التاريخ، ج ۷، صص ۱۲۷ و ۱۲۸؛ تاریخ الطبری، ج ۱۱، صص ۲۱۱ و ۲۱۲؛ البداية والنهاية، ج ۱۱، ص ۵۰؛ الاعلام، ج ۸، ص ۱۶۰؛ تاریخ الکوفه، صص ۳۸۱ و ۳۸۲؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۳۵۷؛ شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام، ج ۳، ص ۴۹۱؛ الشافعی، ج ۱، ص ۲۸۵.

یک بار یک تنه حمله کرد و من دیدم که یحیی میان لشکر دشمن به زمین افتاد. چون دیدم او کشته شده است، با همراهان خود از میدان بازگشتیم». این سخنان هیضم نشان می‌دهد که وی در آغاز جنگ گریخته و حال آنکه پس از او ساعت‌ها جنگ ادامه داشته است.^۱

شهادت یحیی

پس از فرار هیضم، یحیی با سپاهیان اندک با سپاه دشمن می‌جنگید تا بر اثر کثرت زخم‌ها از اسب بر زمین افتاد. پس از شهادت یحیی بن عمر و فرو نشستن غبار جنگ، «محسن بن متاب» یا به قولی «سعد ضبابی» سر مبارک یحیی را از بدن جدا کرد و آن را در ظرفی که مخصوص خرما بود، گذاشت. سپس سر را به همراه عمر بن خطاب، برادر عبدالرحمن، نزد حسین بن اسماعیل، سرلشکر قوای عباسی، بردند. ابوالفراج اصفهانی می‌نویسد: «آن قدر زخم و جراحت در صورت یحیی بود که شناخته نمی‌شد».^۲

با قتل یحیی، صفحه‌ای از صفحات جهاد مقدس در اسلام بسته شد و قیام و شهادت فردی دیگر از آل علی علیه السلام در کوفه رقم خورد.

۱. مقاتل الطالبیین، صص ۵۰۸ و ۵۰۹؛ تنمة المنتهی، ص ۳۳۵.

۲. مقاتل الطالبیین، صص ۵۰۸ و ۵۰۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۲۸؛ تاریخ الطبری، ج ۱۱، صص ۲۱۲ و ۲۱۳؛ المنتظم، ج ۷، ص ۴۰؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۳۵۶.

سر یحییٰ در مجلس حاکم بغداد

حسین بن اسماعیل، سر یحییٰ را برای محمد بن عبدالله ابن طاهر در بغداد برد. حاکم بغداد در شادی کشته شدن ذریه رسول خدا ﷺ، مجلس جشن عمومی برپا کرد و او باش و اطرافیانش اظهار شادی کردند و به او برای پیروزی و موفقیت در کشتن فرزند رسول خدا ﷺ تبریک گفتند؛ از جمله کسانی که به ظاهر برای تبریک به مجلس محمد بن عبدالله آمد، ابوهاشم داوود بن قاسم جعفری بود. وی مردی صریح‌اللهجه و فصیح بود و در اظهار عقیده‌اش از حاکم و ماموران دولتی هراسی نداشت.

احمد بن عبیدالله و حکیم بن یحییٰ می‌گویند:

هنگامی که ابوهاشم وارد شد، رو به محمد بن عبدالله کرد و گفت: «ای امیر! به تو برای کشتن مردی تبریک می‌گویند که اگر رسول خدا ﷺ زنده بود، باید به او تسلیت می‌گفتند»^۱. حاکم بغداد از شنیدن این سخن خاموش ماند و سکوت ترسناکی مجلس را فرا گرفت. سپس



۱. مقاتل الطالبيين، ص ۵۱۰؛ تاریخ الطبری، ج ۱۱، ص ۲۱۳؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۶۰؛ الكامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۲۹؛ تاریخ طبرستان، ص ۱۲۸؛ المنتظم، ج ۷، ص ۴۰؛ الغدير، ج ۳، ص ۳۳۶؛ تمّة المنتهی، ص ۳۳۵؛ تاریخ الكوفه، ص ۳۸۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۳۰؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۳۵۶؛ البداية والنهاية، ج ۱۱، ص ۵؛ الكنى و الألقاب، ج ۲، ص ۲۲۶؛ مستدرکات علم رجال، ج ۸، ص ۲۹۲؛ عمدة الطالب، ص ۳۰۴؛ الشافى، ج ۱، ص ۲۸۵.

ابوهاشم از مجلس بیرون رفت، در حالی که می گفت:
«ای بنی طاهر! او را چون وبا بخورید که گوشت پیامبر،
گوارایتان نیست. آن دردانه‌ای را که خداوند طالب اوست،
مرگ طبیعی برای چنین فردی سزاوار نیست»^۱.

یحیی نمرده است

همان‌گونه که اشاره شد، پس از شهادت یحیی، بر چهره‌اش
به قدری اثر شمشیر و زخم بود که شناخته نمی‌شد. از این
رو، مردم کوفه که قتل یحیی را باور نمی‌کردند، حسین بن
اسماعیل، ابوجعفر حسنی (معروف به أدرع) را که پیش از این
نامش برده شد، نزد مردم کوفه فرستاد تا خبر قتل یحیی
را به آنها بدهد. هنگامی که ابوجعفر نزد مردم کوفه آمد و
خبر قتل یحیی را به آنها داد، مردم او را دشنام دادند و سخنان
ناهنجاری به او گفتند و به قصد جنگ با او شورش کردند تا
جایی که یکی از غلامان او را نیز کشتند. حسین بن اسماعیل
که اوضاع را چنان دید، یکی از برادران مادری یحیی بن
عمر را به نام علی بن محمد صوفی که از فرزندان عمر بن
علی بن ابی‌طالب علیه السلام بود، نزد مردم کوفه فرستاد و او خبر
قتل یحیی را به مردم رسانید. مردم کوفه با شنیدن سخنان
او قتل یحیی را باور و صداها را به گریه و شیون بلند کردند.

۱. همان.

حسین بن اسماعیل، سر یحیی بن عمر را برداشت و به سوی بغداد حرکت کرد. مردم بغداد نیز چون هوادار یحیی بودند، قتل یحیی را باور نداشتند و با صدای بلند فریاد می‌زدند: «یحیی کشته نشده است». این صداها به قدری زیاد شد که کودکان در کوچه فریاد می‌زدند: «یحیی نه کشته شده و نه گریخته، بلکه سر به بیابان نهاده است».^۱

هنگامی که صاحب زنج قیام کرد، در مسیر حرکتش به سوی بادیه، مردم تصور کردند که وی یحیی بن عمر است که در کوفه به شهادت رسیده است. از این رو، جماعتی به وی پیوستند و با وی بیعت کردند.^۲

فرستادن سر یحیی نزد خلیفه

سر بریده یحیی بن عمر، پس از مجلس حاکم بغداد، به سوی سامرا نزد مستعین عباسی فرستاده شد. خلیفه دستور داد سر مبارک یحیی را بر دروازه شهر سامرا (باب عامه) آویزان کردند. مردم زیادی پس از دیدن سر، دور آن را گرفتند و به سوگواری و عزا پرداختند. رژیم سفاک عباسی، از ترس اجتماع مردم، سر را دوباره به بغداد فرستاد تا بر دروازه آن شهر (باب جسر) نصب کنند. ولی محمد بن عبدالله بن طاهر نتوانست سر مبارک یحیی را در بغداد نمایان کند؛ زیرا مردمی که هوادار

۱. مقاتل الطالبيين، ص ۵۰۹؛ تنمّة المنتهی، ص ۳۳۵.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۹۲؛ المجدی، ص ۱۷.

یحیی بودند، جمع شدند. حاکم بغداد که ترسید مردم سر مبارک یحیی را از او بگیرند، آن را در یک صندوق نهاد و در انبار اسلحه پنهان کرد.^۱

وضعیت اسیران یحیی

پس از شهادت یحیی بن عمر، حسین بن اسماعیل با امیری که از طرف مستعین عباسی به شاهی آمده بود، قصد حمله به کوفه را داشت که با مخالفت حسین روبه‌رو شد.^۲ سرانجام آنها به تعقیب سربازان یحیی و هواداران او پرداختند. افراد بسیاری را اسیر و در غل و زنجیر کردند و به طرف بغداد حرکت دادند. اسرا وضع بسیار بد و رقت‌باری داشتند که وخامت آن توصیف‌کردنی نیست. مورخان می‌نویسند:

پس از ورود حسین بن اسماعیل به بغداد، یاران یحیی ابن عمر را وارد بغداد کردند و تا به آن روز، هیچ اسیری را بدان وضع رقت‌بار به شهر بغداد نیاورده بودند. آنان را با پای برهنه می‌دوانیدند و هر کدام عقب می‌ماندند، گردنش را می‌زدند.^۳

۱. تاریخ ابن السوردي، ج ۱، ص ۲۲۱؛ تاریخ ابي الفداء، ج ۱، صص ۳۵۷ و ۳۵۸؛ تاریخ الطبري، ج ۱۱، ص ۲۱۳؛ تاریخ الكوفة، ص ۳۸۲؛ الغدير، ج ۳، ص ۳۳۶؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۳۵۶؛ البداية والنهاية، ج ۱۱، ص ۵؛ دائرة المعارف الشيعية، ج ۱۸، ص ۵۰۶.

۲. البداية والنهاية، ج ۱۱، ص ۵؛ تاریخ الطبري، ج ۱۱، ص ۲۱۳.

۳. مقاتل الطالبیین، ص ۵۱۰؛ تاریخ الكوفة، ص ۳۸۲؛ تحفة الأحاب، ص ۵۷۶؛ تمة المنتهی، ص ۳۳۷؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۳۵۶؛ الشافي، ج ۱، ص ۲۸۵.

وضعیت اسرا به همین منوال بود تا اینکه نامه مستعین، مبنی بر آزادی اسرا رسید و به دستور وی همه را آزاد کردند؛ جز مردی به نام اسحاق بن جناح. او رئیس لشکریان یحیی ابن عمر در کوفه بود. از این رو او را آزاد نکردند. محمد بن حسین اشنانی روایت کرده است:

اسحاق بن جناح را به زندان افکندند و همچنان در زندان بود تا از دنیا رفت. پس از مرگ وی دستوری از محمد ابن عبدالله بن طاهر رسید که نوشته بود: آن مرد پست نجس، اسحاق بن جناح را با یهود دفن کنید و کسی بر جنازه اش نماز نخواند و غسلش ندهد و کفنش نکند». به همین سبب جنازه او را در همان لباس‌هایی که داشت، در میان پارچه‌ای قومسی پیچیدند و به خرابه‌ای بردند و در آنجا افکندند و دیوار ویرانه‌ای را روی او خراب کردند.^۱ پس از این واقعه، مأموران حکومتی شروع به تفتیش و تعقیب سادات کردند و هر کسی را که می‌گرفتند، شکنجه و آزار می‌دادند. از این رو، آنها از وطن خود فرار می‌کردند و در شهرهای دیگر پنهان می‌شدند.^۲

سید ظهیرالدین مرعشی نیز در این باره می‌نویسد:

...ساداتی که [از آن معرکه] خلاص یافتند نیز روی به کوهستان عراق نهادند و به کوهستان طبرستان و دیلمان در آمدند و آنجا به زحمتی تمام به سر می‌بردند.^۳

۱. مقاتل الطالبيين، ص ۵۱۰.

۲. اخبار ائمة الزيدية، ص ۱۸.

۳. تاریخ طبرستان و رویان، ص ۱۲۸؛ تاریخ طبرستان، ص ۱۲۰.

اقرار دشمن به خطا کاری و سرانجام او

محمد بن عبدالله بن طاهر، پس از کشتن یحیی بن عمر، به خواهر و زنانش دستور داد به سوی خراسان حرکت کنند و گفت: «در هیچ خانه‌ای سر کشته‌ای از کشتگان این خاندان نرفت، جز آنکه نعمت از آن خانه بیرون شد و دولت از آنجا رخت بر بست».^۱

محمد بن عبدالله، عاقبت کشتن ذریه رسول خدا ﷺ را می‌دانست و به اشتباه خود پی‌برده بود. ولی حُب ریاست و خوش خدمتی به خلفای سفاک عباسی، او را واداشت که خون فرزندان رسول خدا ﷺ را بریزد و این ننگ و رسوایی را به نام خود، در تاریخ ثبت کند. عیدالله، برادر محمد بن عبدالله، به این خونریزی بی‌شرمانه وی اعتراض کرد و گفت: تو بر خلاف عهد طاهر، رفتار کردی؛ زیرا او علیؑ را در خواب دیده بود، در حالی که به او فرموده: «واحفظني في ولدي فإنك لاتزال محفوظا ما حفظني في ولدي»^۲: «مرا در مورد فرزندانم، برای خود حفظ کن (با آنها مدارا کن) تو همیشه محفوظی تا وقتی که مرا در مورد فرزندانم حفظ کنی». آن‌گاه محمد بن عبدالله گفت: «دیشب نیز من در خواب این‌گونه شنیدم که به

۱. مقاتل الطالبيين، ص ۵۱۰.

۲. همان، ص ۴۲۰.

من گفته شد: «یا محمد نکثتم»؛ «ای محمد! پیمان را شکستید».^۱ اشعاری از «ابن الرومی» در هجو طاهریان به ویژه محمد بن عبدالله بن طاهر، به مناسبت کشته شدن یحیی نقل شده که از ستم طاهریان خبر می دهد.^۲ ابن اسفندیار نوشته: «به سبب کشته شدن یحیی بن عمر به دست محمد بن عبدالله بن طاهر، در کوفه، طالبیان با اولاد طاهر بن حسین، همیشه بد بوده اند».^۳ سید ظهیرالدین مرعشی می نویسد: «خدا نسل محمد بن عبدالله را برکتی و کثرتی به فضل و فیض بی دریغ خود پدید آورده و اولاد دشمنان ایشان را منقطع گردانید».^۴ پنج سال پس از واقعه شاهی، حسن بن زید علوی در میان دیلمان قیام کرد و عبدالله بن عزیز یکی از بزرگان طاهریان را به انتقام یحیی بن عمر کشت و به این ترتیب، زوال دولت طاهریان فرا رسید.^۵

علت شکست قیام

قیام یحیی بن عمر در کوفه به شکست انجامید. البته این شکست به معنای بی نتیجه ماندن قیام نیست، بلکه قیام یحیی

۱. نشوار المحاضرة، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲. التذكرة الحمدونية، ج ۹، صص ۲۲۳ و ۲۲۴.

۳. اشعار در قسمت «در سوگ یحیی» خواهد آمد.

۴. تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ۲۳۸.

۵. تاریخ طبرستان و رویان، ص ۱۲۸.

۶. تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ۲۴۳.

مایه جان گرفتن قیام آزادی بخش دیگری شد که نتیجه آن تشکیل دولت علوی در طبرستان، شمال ایران، بود که در سده سوم، جهان اسلام را زیر پوشش خود درآورد.

بنابراین، هر چند قیام یحیی از لحاظ ظاهری شکست خورد و او و یارانش به شهادت رسیدند، ولی شهادت یا پیروزی نهایی، خواسته خود یحیی و راه پرافتخار او و یارانش بود. مقصود ما، بیان علل شکست ظاهری نهضت در شرایط مساعد پیش از قیام است. می‌توان علل شکست ظاهری قیام را چند عامل دانست:

۱. ارسال ارتش عظیم به کوفه

ارسال ارتش عظیم از بغداد به کوفه به رهبری حسین بن اسماعیل و توجه کامل حکومت عباسی به عراق به‌ویژه به کوفه^۱: کوفه مرکز مهم اقتصادی و درآمد بیت‌المال به‌شمار می‌آمد. از این رو، خلیفه عباسی به آن توجه داشت. بنابراین پس از دستور ارسال لشکری از سوی حاکم بغداد به کوفه، خود نیز سرلشکری ترک به نام «کلکاتکین» را به طرف کوفه فرستاد.^۲

۱. تاریخ الطبری، ج ۱۱، ص ۲۱۳؛ تاریخ اُبی الفداء، ج ۱، ص ۳۵۸؛ تاریخ ابن السوری،

ج ۱، ص ۲۲۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۲۹؛ الغدیر، ج ۳، ص ۳۳۶.

۲. همان.

۲. تسلط نداشتن سپاه یحیی بر امور جنگ

اغلب سپاه یحیی، غیر نظامی و از افراد عادی بودند که در امور جنگ تبحر نداشتند. این امر را می‌توان دیگر دلیل شکست یحیی دانست. ابوالفرج اصفهانی و طبری در همین زمینه می‌نویسند: «عده‌ای زیدی مسلک که در جنگ دارای بینش نبودند، یحیی را اصرار کردند که به سپاه دشمن شیبخون بزند»^۱. همین امر و نداشتن سلاح کافی سبب شد که سرانجام لشکر دشمن شکست سختی را به سپاه یحیی وارد کند که در نتیجه، عده زیادی کشته و بقیه فرار کردند و خود یحیی در میدان شهید شد.

۳. خیانت هیضم بن علاء

علت دیگر که شاید مهم‌ترین علت باشد، خیانت هیضم ابن علاء عجلی و اقوام او بود. مردم کوفه همان‌گونه که به امام حسین علیه السلام خیانت کردند و گناهی نابخشودنی دامن آنان را گرفت، با فرزند رشید وی، زید علیه السلام نیز همان‌گونه رفتار کردند^۲. طایفه‌ای از اهل کوفه که رئیس آن هیضم بن علاء عجلی بود، ننگی دیگر را برای آنها در تاریخ ثبت کرد. وی خود را از معرکه جنگ نجات داد و اقوام او نیز به همراهش فرار کردند و سپاه یحیی نیز در هم شکست.

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۵۰۸؛ تاریخ الطبری، ج ۱۱، ص ۲۱۱؛ تاریخ کوفه، ص ۳۸۲؛

الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۲۸؛ البداية والنهاية، ج ۱۱، ص ۵.

۲. الأخبار الطوال، ص ۲۶۱.

ابوالفرج اصفهانی می نویسد:

نخستین کسی که فرار کرد، هیضم و همراهان او بودند. گفته‌اند: «حسین بن اسماعیل، این نقشه را کشیده بود و قبلاً با هیضم قرار گذاشته بود که چون جنگ آغاز شد، او و همراهانش فرار کنند تا دیگران نیز فرار کنند»^۱.

شعری از یحیی

همان‌گونه که گفته شد، یحیی بن عمر، مردی دلاور و شجاع، فقیه، فاضل و فصیح و شاعر نیز بوده است. قدیمی‌ترین فردی که یحیی را از شعراء معرفی می‌کند، ابونصر بخاری^۲ است که ابن ابی الحدید^۳ نیز از او پیروی کرده است. ابونصر بخاری فقط به سه بیت از اشعار وی اشاره کرده که در ادامه خواهد آمد. آن اشعار درباره ستمی است که از طرف خلیفه عباسی به او رسیده است. یحیی سروده:

أبلغ بني العباس قول امري

ما مال من حقّ إلى ظلم

إن كانت الدنيا لهم فأسمعوا

منها بقوة لبني العم

و أوسعونا القوت من مالكم

فأنه اعدل في الحكم^۴

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۵۰۸؛ تمّة المنتهی، ص ۳۳۵؛ الشافی، ج ۱، ص ۲۸۵.

۲. سرالسلسله العلویه، ص ۶۳.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۰۱.

۴. سرالسلسله العلویه، ص ۶۳؛ مشاهد العترة الطاهرة، صص ۱۹۳ و ۱۹۴.

از طرف من، سلام مرا به پسران عباس برسان و به آنان بگو، هیچ ثروتی که با ستم از دیگران گرفتند، حقشان نیست.
اگر دنیا برای آنان است، پس بشنوید که نیرو و قدرت در دنیا برای پسرعموهایشان است.
چنان از مالتان ما را بهره‌مند کنید که این عدالت در حکومت است.

تاریخ شهادت و محل دفن

مورخان اسلامی درباره تاریخ قیام و شهادت یحیی بن عمر، اختلاف نظر دارند. برخی تاریخ قیام یحیی را در سال ۲۳۵ ه. ق.^۱ در زمان متوکل عباسی دانسته‌اند. پیش از این گفتیم که این تاریخ، ابتدای قیام یحیی بوده و پس از آن یحیی زندانی شده است. یحیی بن عمر پس از آزادی از حبس دوباره قیام کرد. مورخان سه نظر درباره تاریخ قیام بعدی وی ابراز کرده‌اند که عبارتند از:

۱. ۱۷ رجب سال ۲۴۹ ه. ق، بنا به قول ابن واضح یعقوبی.^۲

۲. ۲۴۸ ه. ق، بنا به قول مسعودی.^۳

۱. الاعلام، ج ۸، ص ۱۶۰؛ دائرة المعارف الشیعة، ج ۱۸، ص ۵۰۶.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۹۶.

۳. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۵۹؛ التحف شرح الزلف، ص ۱۵۸.

۳. دوشنبه ۱۷ رجب سال ۲۵۰ ه.ق، بنا به قول طبری و دیگران^۱ آنچه مسلم است این است که تاریخ شهادت یحیی، همان سال ۲۵۰ ه.ق و در زمان مستعین عباسی است که اجماع مورخان این قول را تأیید می‌کند.

درباره ماه و روز شهادت نیز اختلاف نظر است. ابن خلدون ۱۵ رجب^۲، یعقوبی ۱۷ رجب^۳، طبری دوشنبه ۱۷ رجب^۴ و ابوالفداء روز جمعه^۵ را روز شهادت یحیی دانسته‌اند. نویسنده، همان روز دوشنبه ۱۷ رجب را تاریخ درست می‌داند؛ زیرا چند تن از مورخان به این قول تصریح کرده‌اند. از دیگر سو قراین نشان می‌دهد که روز شهادت یحیی، دوشنبه بوده است. از شواهد استنباط می‌شود سال ۲۴۸ و ۲۴۹ ه.ق، تاریخ شروع قیام باشد. طبری و دیگران نیز می‌نویسند:

یحیی پس از اسارت و تصرف کوفه با عدل و داد رفتار کرد و بر اهالی آنجا ستم نکرد. از این رو، مردم به او علاقه داشتند. بدیهی است که این علاقه یک روزه به دست نمی‌آید و لازمه آن امارت یحیی بر کوفه است.

۱. تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۲۱۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۲۶؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۳۵۶؛ تاریخ الکوفه، ص ۳۸۲.

۲. تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۳۵۷.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۴.

۴. تاریخ الطبری، ج ۱۱، ص ۲۱۲.

۵. تاریخ ابوالفداء، ج ۲، ص ۳۵۷.

ابوالفرج اصفهانی نیز در این باره می‌نویسد: «یحیی، ریاست شهربانی را به اسحاق بن جناح سپرد»^۱. از این رو، به نظر نگارنده، یحیی چند ماهی بر کوفه مسلط بوده است. شاهد دیگر این ادعا، جنگ‌های پی‌درپی است که یکی از آنها حتی چند روزی به طول انجامید.

محل دفن یحیی نیز در بغداد بوده؛ زیرا مسعودی (متوفای پس از سال ۳۴۶ ه.ق) می‌نویسد: «قبر یحیی در بغداد مشهور است»^۲. همین قول را سید عبدالرزاق کمونه و صاحب بدایع نقل کرده‌اند.^۳

شیخ ذبیح الله محلاتی رحمته الله نیز در این باره می‌نویسد: «قبر مطهر یحیی، سمت غربی بغداد، در میان مقابر قریش معروف و مشهور است»^۴.



مرقد یحیی بن عمر

امروزه دو مرقد به یحیی بن عمر علوی منسوب است که یکی از آنها نزدیک «الکفل» و دیگری نزدیک روستای «ام‌الشواریف»، واقع در سمت چپ کسی که از نجف به غمّاس می‌رود، قرار دارد.

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۵۱۰.

۲. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۶۰.

۳. مشاهد العترة الطاهرة، ص ۱۹۴؛ بدایع الأنساب، ص ۹۳.

۴. اختران تابناک، ج ۱، ص ۵۵۱.

مرقد اول

این مرقد نزدیک شهر الکفل قرار دارد و رسیدن به آن، از طریق جاده فرعی منشعب از جاده اصلی نجف به کربلا، امکان پذیر است. منطقه‌ای که زیارتگاه در آن واقع است، امروزه به نام «برزویل» شناخته می‌شود و هفت کیلومتر از جاده اصلی فاصله دارد. ساختمان آن شامل بنای ساده‌ای است که میان صحن قرار دارد. مساحت صحن حدود هزار متر مربع است و دیوار آجری نامنظمی آن را فرا گرفته است. بنای حرم، اتاقکی محقر با یک در آهنی بزرگ است. درون اتاق، قبر مستطیل شکل برجسته‌ای قرار دارد که با پارچه‌ای سبز رنگ پوشیده و روی آن، ضریح مشبک آهنی نصب شده و با پارچه‌های سیاه‌رنگ، پوشیده شده است. بر فراز اتاق مرقد، گنبد سبزرنگی به ارتفاع حدود ۳ متر و قطر تقریبی ۲ متر وجود دارد. حرم به نمازخانه‌ای متصل است. مساحت حرم تقریباً ۱۲۰ متر مربع است و در دو طرف ساختمان، دو مناره سبز رنگ به ارتفاع ۱۱ متر و قطر تقریبی ۲ متر وجود دارد.

حاج حربی آل جمیل، از اهالی منطقه، درباره این مرقد می‌گوید:

برای اولین بار، در سال ۱۹۵۹م ساختمانی بر روی این مرقد بنا شد. تا پیش از آن، این زیارتگاه ناشناخته و فقط یک قبر بود. زمانی که پدر بزرگ من به این منطقه آمد، در کنار این قبر سکونت کرد و تصمیم

به ساختن آن گرفت. بر روی قبر، سنگی وجود داشت که حاوی نام و نسب صاحب قبر بود، ولی ما از این سنگ نگهداری نکردیم. پدر بزرگ من نخست، سایبان چوبی بر قبر ساخت. سپس آن سایبان چوبی، به اتاق خشتی ساده‌ای تبدیل شد. از سال ۱۹۵۹م نیز بنای کنونی احداث شد و تصمیم داریم آن را توسعه دهیم تا درخور شخصیت مدفون در آن باشد.

به گفته حاج حربی، این مرقد را اداره اوقاف شیعه استان بابل، به نام مرقد سید یحیی بن عمر ثبت کرده است. وی می‌افزاید:

... از این مرقد کرامات بی‌شماری دیده شده است. من خود شاهد بودم که مریض‌های صعب‌العلاجی به اینجا آمده و شفای کامل گرفته‌اند. ... این زیارتگاه، توقفگاه مهمی است که زائرانی که با پای پیاده به کربلای امام حسین علیه السلام مشرف می‌شوند، در اینجا اقامت می‌کنند؛ و در گذشته زائرانی از ترس عوامل رژیم که آنها را کنترل و دستگیر می‌کردند، به این زیارتگاه پناه می‌آوردند.^۱

مرقد دوم

این مرقد در انتهای جاده روستای ام‌الشواریف، از توابع ناحیه غمّاس، بین این ناحیه و ناحیه شافعیه، در استان دیوانیه قرار

۱. مجله ینابیع، شمار ۲۹ - ۳۰، صص ۵۲ - ۵۷.

دارد. باید جاده منتهی به دو راهی «ابوصخیر» را به سمت غرب طی کرد. امروزه این منطقه با عنوان «کلیبی» که به منطقه «نکاره» منتهی می‌شود، شناخته می‌شود. این منطقه امروزه شامل تپه‌های تاریخی کم‌ارتفاعی است که میان آنها خانه‌های پراکنده‌ای وجود دارد و در سمت شرقی مرقد، قبوری به چشم می‌خورد.

مرقد روی تپه‌ای قرار دارد که در لهجه محلی مردم «تل ابن الزجریه» (تپه فرزند زکریا) خوانده می‌شود. در حقیقت، بیشتر مردم آن مرقد را به عنوان مرقد حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام می‌شناسند. نام واقعی آن روی یک تابلو به صورت «مرقد سید یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین ذی‌الدمعة بن زید ابن علی علیه السلام» درج شده است. مرقد صحنی دارد که دیوارهایی آن را احاطه کرده و بخش‌هایی از این دیوارها فرو ریخته است. ورودی مرقد شامل در آهنی بزرگی است که به یک سالن سرپوشیده بزرگ متصل است و از طریق آن می‌توان به حرم راه یافت.

حرم شامل اتاقی است به مساحت ۲۵ متر مربع که در وسط آن، قبر برجسته پوشیده با پارچه سبزرنگ قرار دارد و روی آن، ضریح چوبی مشبکی نصب شده است. بر فراز اتاق نیز گنبدی آبی رنگ به ارتفاع ۳ متر و قطر تقریبی ۳ متر وجود دارد.

خادم مرقد، عباس الحسناوی درباره این مرقد می گوید:
 زمانی که پدربزرگ من اینجا سکونت کرد، اهالی این منطقه که از آل شبل هستند، پس از اینکه متوجه شدند او خواندن و نوشتن می داند، او را مسئول اداره مرقد و رسیدگی به آن کردند. او نیز به جست و جو درباره واقعیت زیارتگاه پرداخت و (ظل یحمل) نام یحیی بن عمر را...؛ در حالی که مردم آن را به نام «ابن الزجریه» (فرزند زکریا) می شناختند، ولی از طریق سید حسین ابوسعیده (از پژوهشگران)، انتساب این قبر به یحیی بن عمر علوی، برای ما ثابت شد.

تعیین مرقد

برای تعیین قبر واقعی یحیی بن عمر از میان این دو مرقد، باید موقعیت جغرافیایی منطقه شاهی را بشناسیم.
 شاهی، به معنای مرد دارای گوسفند فراوان است و اصل آن «شاهه» و نسبت آن شاهی است.^۱ درباره منطقه شاهی نقل های متفاوتی بیان شده است:

۱. یاقوت می گوید: «شاهی، آن گونه که به یاد دارم، موضعی است نزدیک قادسیه».^۲
۲. پنج تن از اهل کوفه تصمیم گرفتند حسین بن علی ع را یاری کنند، پس به روستایی به نام شاهی رسیدند.^۳

۱. تحفة الاحوذی، مبارکفوری، ج ۷، ص ۲۹.

۲. معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۳، ص ۳۱۶.

۳. کامل الزیارات، ص ۱۸۹.

۳. در داستانی که شیخ طوسی درباره تخریب قبر امام حسین علیه السلام [در دوره متوکل] نقل کرده، آمده است:

به سمت قوم خود، بنی‌غاضره، رفتم. زمانی که به قنطره کوفه رسیدم، ده خوک به من حمله کردند. خداوند مرا به واسطه مردی از بنی‌اسد که او را می‌شناختم و خوک‌ها را از نزد من راند، یاری داد. پس به مسیر خود ادامه دادم. اما وقتی به شاهی رسیدم، راه را گم کردم. پیرزنی را دیدم که از من پرسید: «ای شیخ! کجا را می‌خواهی؟» گفتم: «غاضریه را». گفت: «از میان این وادی (دره) حرکت کن؛ به انتهای آن که رسیدی، راه برایت مشخص می‌شود».^۱

۴. زمانی که شریک بن عبدالله قضاوت کوفه را بر عهده داشت، برای دیدار خیزران از کوفه بیرون رفت و به شاهی رسید. خیزران در آمدن نزد او تعلق ورزید. شریک سه روز در انتظار وی آنجا ماند؛ پس خیزران این ابیات را سرود:^۲

فإن كان الذي قد قلت حقاً
بأن قد أكرهوك على القضاء
فما لك موضعاً في كل يوم
تلقي من يحج من النساء
مقيماً في قري شاهی ثلاثاً
بلا زاد سوى كسر و ماء

۱. الامالی، ص ۳۲۲.

۲. معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۱۶.

۵. صاحب‌المجدی در معرفی یحیی بن عمر می‌نویسد:
 «او صاحب شاهی - روستایی از سواد کوفه - است»^۱.
۶. یعقوبی نیز درباره یحیی نوشته است: «آنها در محلی به نام شاهی، میان کوفه و بغداد با هم روبه‌رو شدند»^۲.
۷. در خبری آمده است: «شاهی، در پنج فرسخی کوفه است»^۳.
۸. براقی درباره یحیی بن عمر می‌نویسد: «او صاحب شاهی - روستایی از سواد کوفه - است که در دوره مستعین کشته شد و قبرش نزدیک «قنطرة السنية الشافعية» شناخته شده است»^۴.
۹. ابن طقطقی نیز درباره یحیی می‌نویسد: «او کشته شاهی است که روستایی نزدیک کوفه از سمت «در الحائر» بوده است»^۵.
 با توجه به آنچه درباره موقعیت شاهی بیان شد و مقایسه آن با موقعیت دو زیارتگاه، می‌توان به نتایج زیر رسید:
۱. یاقوت حموی شاهی را نزدیک قادسیه دانسته، ولی با گفتن عبارت «آن‌گونه که به یاد دارم»، در این مسئله تردید نشان داده است و در حقیقت، محل آن را به طور قطعی مشخص نکرده است. سید براقی نیز محل آن را نزدیک قنطرة السنية الشافعية بیان کرده است و این دو قول، موقعیت مرقد دوم را اثبات می‌کند.

۱. المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۷۰.

۲. تاریخ، ج ۲، ص ۴۹۷.

۳. اخبار الدولة العباسية، ص ۳۶۹.

۴. تاریخ الکوفة، البراقی، ص ۸۲.

۵. الاصيلی فی الانساب، ابن طقطقی، ص ۲۴۹.

۲. دیگر اقوال و آرای بیان شده، موقعیت مرقد اول را تأیید می‌کنند. این اقوال نشان می‌دهد شاهی در مسیر میان کوفه و کربلا قرار دارد و مسافت میان مرقد اول تا کوفه، با مسافت بیان شده برای شاهی، تا کوفه که ۵ فرسخ یا تقریباً ۲۸ کیلومتر گفته‌اند، منطبق است.

پس اگر محل اول را مرقد یحیی بن عمر علوی بدانیم، محل دوم مرقد چه کسی است؟ مرقد دوم ممکن است قبر یحیی بن یحیی بن حسین بن زید شهید علیه السلام باشد که جد یحیی بن عمر و ساکن کوفه بود و شاید در این مکان به خاک سپرده شده باشد. یا اینکه ممکن است قبر یحیی بن عمر بن حسین بن احمد المحدث بن عمر بن یحیی بن حسین زید شهید علیه السلام باشد که آستان امام علی علیه السلام را از اموال خود بازسازی کرد و بدین ترتیب انتساب بیش از یک مرقد به یک شخص، ناشی از تشابه اسمی و تشابه نام پدر و پدربزرگ چند شخص با یکدیگر است.

فرزندان و أعقاب یحیی

بی‌شک، یحیی زن و فرزندی داشت؛ چنان‌که ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد آنها جزو اسرا به بغداد فرستاده شدند. متأسفانه نام و تاریخ تولد و چگونگی زندگی آنها بر ما معلوم نیست. البته اغلب علمای انساب، یحیی را «بلا عقب»، یعنی

بدون نسل دانسته‌اند؛ برای مثال، بخاری می‌گوید: «برخی از مردم ندانسته، عده‌ای را به یحیی متسب کرده‌اند که اشتباه است».^۲ از این دو قول می‌توان چنین استنباط کرد که شاید یحیی فرزندانسی داشته، ولی از فرزند پسر او نسلی باقی نمانده و نسل یحیی از فرزند ذکور او منقطع شده است. با وجود آنچه گفته شد، ابن خلدون می‌نویسد:

و كان حسن المذهب في الصحابة وإليه ينسب العُمريُّون الذين استقاموا بالكوفة أيام الديلم من قبل السلطان ببغداد.^۳
 یحیی نسبت به صحابه، مذهب خوبی داشت و طایفه عمریون که در روزگار دیالمه در کوفه حکومت داشتند، از قبل سلطان بغداد، به او متسب هستند.



در سوگ یحیی

یحیی بن عمر، در راه دفاع از مبادی اسلام و کیان دین و نجات مسلمانان از ستم و تجاوز خلفای جائر عباسی قیام کرد و در این راه مقدس به شهادت رسید. از این رو، یاد او از دل هیچ مسلمان آزاده و معتقدی بیرون نمی‌رود. شأن مبارزان راه خدا، کسانی که جان خود را فدای اسلام کردند، همین است. بدین ترتیب، قیام یکی دیگر از علویان زیدی که هدف

۱. الأصبلی، ص ۲۵۰؛ المجدی، ص ۱۷؛ الفخری، ص ۴۰؛ تهذیب الانساب، ص ۱۹۲.

۲. سُر السلسله العلویه، ص ۶۲؛ عمدة الطالب، ص ۳۰۴.

۳. تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۱۴۷.

اصلی آنان، مقابله و قیام با شمشیر علیه ستم عباسیان بود، با خونریزی و درنده‌خویی غیر انسانی سرکوب و نابود شد. مردم برای کشته شدن یحیی متأثر بودند و به شدت می‌گریستند و محافل و مجالس بسیاری در کوفه و بغداد در عزای وی برپا داشتند. ابوالفرج اصفهانی و ابن ابی الحدید در این باره می‌نویسند:

إِنَّ النَّاسَ مَا أَحْبَبُوا طَالِبًا قَطُّ دَعَا إِلَى نَفْسِهِ حَيْثُمَ يَحْيَى، وَلَا رَثَى أَحَدٍ مِنْهُمْ بِمِثْلِ مَارْثَى بِهِ.^۱

مردم هیچ سید علوی را به اندازه یحیی دوست نداشتند و در رثای هیچ یک از مقتولان از این خاندان، به اندازه یحیی بن عمر شعر نسروده‌اند.

در زمان قتل یحیی، شعرای بسیاری وجود داشتند که همگی به فرزندان ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ عشق می‌ورزیدند و هوادار آنان بودند. سید ظهیرالدین مرعشی می‌نویسد: «در گیلان او را یحیی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خواندند».^۲

علاقه مردم به یحیی به حدی بود که آن‌گاه که علی بن محمد، صاحب زنج قیام کرد، خود را از نوادگان یحیی معرفی کرد، در مسیرش به سوی بادیه، بسیاری از مردم کوفه با او بیعت کردند و تصور کردند که او خود یحیی است.^۳

۱. مقاتل الطالبيين، ص ۵۱۱؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۰۱؛ الكامل فی التاريخ، ج ۷، ص ۱۲۷.

۲. تاریخ طبرستان و رویان، ص ۱۲۷.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۹۲.

شعرای زیادی در فقدان یحیی بن عمر مرثیه گفته‌اند که عبارتند از:

۱. مرثیه احمد بن طاهر^۱

وی در قصیده‌ای طولانی یحیی بن عمر را چنین ستوده و درباره‌اش مرثیه گفته است:

سَلَامٌ عَلَى الْإِسْلَامِ فَهُوَ مُودَعٌ
 إِذَا مَا مَضَى آلَ النَّبِيِّ فَوَدَّعُوا
 فَقَدْنَا الْعُلَا وَالْمَجْدَ عِنْدَ إِفْتِقَادِهِمْ
 وَأَصَحَّتْ عُرُوشُ الْمَكْرَمَاتِ تَضَعُّعُ
 أَتَجَمَّعُ عَيْنٌ بَيْنَ نَوْمٍ وَمَضْجَعٍ
 وَإِنِّي لِرَسُولِ اللَّهِ فِي التُّرْبِ مَضْجَعُ
 فَقَدْ أَقْفَرَتْ دَارَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ
 مِنَ الدِّينِ وَالْإِسْلَامِ، فَالِدَارُ بَلْقَعُ
 وَ قُتِلَ آلَ الْمُصْطَفَى فِي خِلَافِهَا
 وَ بُدِّدَ سَمْلٌ مِنْهُمْ لَيْسَ يَجْمَعُ
 أَلَمْ تَرَ آلَ الْمُصْطَفَى كَيْفَ تَضَطَّفِي
 نُفُوسَهُمْ أَمْ الْمَنُونُ فَتَبَّعُ
 بَنِي طَاهِرٍ، وَاللُّؤْمُ مِنْكُمْ سَجِيَّةٌ
 وَ لِلْغَدْرِ مِنْكُمْ حَاسِرٌ وَ مُقَنَّعُ
 قَوَاطِعِكُمْ فِي التَّرْكِ غَيْرَ قَوَاطِعِ
 وَلَكِنَّهَا فِي آلِ أَحْمَدٍ تَقَطَّعُ

۱. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۶۱.

لَكُمْ كُلَّ يَوْمٍ مَشْرَبٌ مِنْ دِمَائِهِمْ
 وَغَلَّتْهَا مِنْ شُرْبِهَا لَيْسَ تَنْقَعُ
 وَ مَا حُكْمٌ لِلطَّالِبِينَ شُرْعٌ
 وَفِيكُمْ رِمَاحُ التَّرِكِ بِالْقَتْلِ شُرْعٌ
 لَكُمْ مُرْتَعٌ فِي دَارِ آلِ مُحَمَّدٍ
 وَ دَارُكُمْ لِلتَّرِكِ وَالْجَيْشِ مُرْتَعٌ
 أَخَلْتُمْ بِأَنَّ اللَّهَ يُرْعَى حُقُوقَكُمْ
 وَ حَقُّ رَسُولِ اللَّهِ فِيكُمْ مُضَيِّعٌ
 وَ أَضْحُوا يُرْجُونَ الشَّفَاعَةَ عِنْدَهُ
 وَ لَيْسَ لِمَنْ يَزِمِيهِ بِالْوَتْرِ يَشْفَعُ
 فَيَغْلِبُ مَغْلُوبٌ، وَيُقْتَلُ قَاتِلٌ
 وَيُخْفَضُ مَرْفُوعٌ، وَيَدْنَى الْمَرْفَعُ

درود بر اسلام که با رفتن خاندان پیامبر ﷺ اسلام نیز رفته است. پس با آن خداحافظی کنید.

و با از دست دادن ایشان، بلندی و عظمت را از دست داده ایم و ارکان فضايل، متزلزل می شود.

آیا اشک ریختن در خواب و در قبرشان، چشمی آرام می گیرد و به خواب می رود، درحالی که پسر رسول خدا ﷺ در خاک، خفته است.

همانا خاندان محمد ﷺ از حمایت دین و اسلام رها شدند و خانه آنان بدون سکنه شده است.

کشیتید فرزندان رسول خدا ﷺ را در خلال حکومتان و پراکنده کردید جمعشان را که هرگز جمع نمی شود.

آیا نمی‌دانی که فرزندان مصطفی ﷺ چگونه برگزیده می‌شوند. آنان ریشه بخشش هستند که باید از آنها پیروی شود.

پسران طاهر! فرومایگی خصلت شماسست و مکر و فریب، در مقابله با شما، سر برهنه و نقاب‌دار است.

شمشیرهای شما در برابر ترک‌ها بران نیست، ولی خاندان پیامبر ﷺ را پاره پاره می‌کند.

شما هر روز از خون فرزندان پیامبر ﷺ می‌آشامید، در حالی که شدت تشنگی شما، از نوشیدن خون ایشان برطرف نمی‌شود.

و هیچ حکمی برای جویندگان شریعت وجود نداشته، ولی تیرهای ترک‌ها برای کشتن آنان شرعی بود؟!

چریدید در خانه فرزندان رسول خدا ﷺ، و خانه‌هایتان برای ترک‌ها و لشکرهایشان هموار بود.

آیا خیال کردید که خداوند حقوقشان را مراعات نمی‌کند و حق رسول خدا ﷺ از میانشان ضایع شده است؟!

فریاد آرزو در دهید که شفاعت، نزد آنان است. ولی برای کسانی که تیر برایشان انداختند، شفاعتی باقی نمانده است.

پس غلبه پیدا می‌کنند شکست خوردگان (دیروز) و می‌کشند کشتندگان را و پایین می‌آورند بلندشدگان را و پایین می‌کشانند، بلندمرتبانان را.



۲. مرثیه علی جمانی بن محمد بن جعفر بن محمد بن

زید شهید علیه السلام

وی درباره کسانی که برای تبریک به مناسبت کشته شدن یحیی، به مجلس محمد بن عبدالله بن طاهر رفته بودند، سروده است:^۱

وَ مَا حُكْمٌ لِلطَّالِبِينَ شُرْعٌ
وَ فِكْمٌ رِمَا حُ التَّرِكِ بِالْقَتْلِ شُرْعٌ
قَتَلْتَ أَعَزَّ مَنْ رَكِبَ الْمَطَايَا
وَ جِئْتُكَ أَسْتَلِينِكَ فِي الْكَلَامِ
وَ عَزَّ عَلَيَّ أَنْ أَلْقَاكَ إِلَّا
وَ فِيهَا بَيْنَنَا حَدُّ الْحَسَامِ
وَ لَكِنَّ الْجَنَاحَ إِذَا أَهْيَضَتْ
قَوَادِمُهُ تَدُقُّ عَلَيَّ الْإِكَامِ

هیچ قضاوتی برای فرزندان ابوطالب مشروع نیست، زیرا نیزه‌های ترکان به قتل آنان مشروعیت می‌بخشد. تو عزیزترین افرادی را که بر پشت مرکب‌ها سوار می‌شد، به قتل رسانده‌ای و من با تو نرم‌زبان‌ی می‌کنم. بر من ناگوار است که تو را دیدار کنم؛ جز آن وقتی که میان ما و تو شمشیر بران باشد. ولی چون پرنده‌ای شهپر شسته شد، به دلیل ناتوانی، به کوه‌ها و تپه‌های خاک برخورد می‌کند.

۱. مقاتل الطالبيين، ص ۵۲۰؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۶۳؛ المجدی، ص ۱۷۱؛ الشافی، ج ۱، ص ۲۹۳.

۳. مرثیه‌ای دیگر از علی جمانی

مسعودی و ابوالفرج اصفهانی، این اشعار را به علی جمانی منسوب دانسته‌اند:

تَصَوَّعَ مِسْكَاً جَانِبَ الْقَرِّ إِنْ نَوَى

وَ مَا كَانَ لَوْ لَا شِلْوُهُ يَتَصَوَّعُ

مَصَارِعُ أَقْوَامٍ كِرَامٍ أَعَزَّةٍ

أُبَيْحُ لِيَحْيَى الْخَيْرِ فِي الْقَوْمِ مَضْرَعُ

از خاک او بوی مشک برخواست. این بوی مشک، چیزی جز عطر اعضای قطعه قطعه شده او نبود. اقوام بزرگوار و عزیز، هر یک آرامگاهی دارند و از آن میان، این آرامگاه نصیب یحیای نیک نفس شد.

۴. مرثیه منسوب به علی جمانی

مسعودی در مروج الذهب، رثایه زیر را از علی جمانی نقل کرده است:

يَا بَقَايَا السَّلَفِ الصَّالِحِ

وَ التَّجَرِّ الرَّبِيحِ

نَحْنُ لِأَيَّامٍ مِنْ بَيْنِ

قَتِيلٍ وَ جَرِيحِ

خَابَ وَجْهُ الْأَرْضِ كُمْ

غَيْبٍ مِنْ وَجْهِ صَبِيحِ

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۰؛ مروج الذهب، ج ۴، صص ۱۶۲ و ۱۶۳؛ الغدير، ج ۳، صص ۸۷ و ۸۸؛ الشافعی، ج ۱، ص ۲۹۳.

أَه مِنْ يَوْمِكَ مَا أَوْ

دَاهُ لِلْقَلْبِ الْقَرِيحُ^۱

ای یادگار گذشتگان صالح و کسانی که در تجارت [با خدا] سود بردند!

ما در این روزگار [به دست دشمن] کشته یا مجروح می‌شویم،

و زمین از سرور و نشاط ناامید است؛ چه بسا ابرها که چهره سپیده صبح را گرفته است.

آه از روز قتل تو، چه برای دل آزرده، دردناک و سوزنده بود!

۵. مرثیه‌ای دیگر از علی جمانی

ابوالفرج اصفهانی و علامه امینی این اشعار را نیز از علی

جمانی دانسته‌اند:

فَلَا يَكُ يَحْيَىٰ أَدْرَكَ الْحَتْفُ يَوْمَهُ

فَمَا مَاتَ حَتَّىٰ مَاتَ وَهُوَ كَرِيمٌ

وَمَا مَاتَ حَتَّىٰ قَالَ طَلَابُ نَفْسِهِ

سَقَىٰ اللَّهُ يَحْيَىٰ إِنَّهُ لَصَمِيمٌ

فَتَىٰ آتَسْتُ بِالرَّوْعِ وَالْبَأْسِ نَفْسُهُ

وَلَيْسَ كَمَنْ لَاقَاهُ وَهُوَ سَنُومٌ

فَتَىٰ غُرَّةَ لَيْلِيَوْمٍ وَهُوَ بِهِمْ

وَوَجْهٌ لِرُوحِ الْجَمْعِ وَهُوَ عَظِيمٌ

لَعَمْرِي إِنَّهُ الطَّيَّارُ إِذْ نَتَجَتْ بِهِ

لَهُ شَيْمٌ لَا تَجْتَوِي وَنَسِيمٌ

۱. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۶۲؛ الغدير، ج ۳، ص ۸۸.

لَقَدْ بَيَّضَتْ وَجْهَ الزَّمَانِ بِوَجْهِهِ
 وَسَرَّتْ بِهِ الْإِسْلَامَ وَهُوَ كَظِيمٌ
 فَمَا أَنْتَجَتْ مِنْ مِثْلِهِ هَاشِمِيَّةٌ
 وَلَا قَلْبِيَّةٌ الْكَفُّ وَهُوَ خَطِيمٌ^۱

اگر مرگ در آن روز به سراغ یحیی آمد، در حال بزرگواری از این جهان رفت. و از این جهان نرفت تا وقتی که دشمنانش گفتند: خدا یحیی را سیراب کند که مردی پاک و بزرگوار بود. جوان مردی که جاننش به سختی و هراس مأنوس شده بود و مانند مردمان نبود. جوان مردی که روشنی روزهای تار و نیز بزرگ هر انجمن و شخص بزرگواری بود. سوگند به جان خودم که مادرش فرزند جعفر طیار، هنگامی که او را در شکم داشت، خصالی داشت و بوی خوشی که ناخوش نداشت در آنجا باشد. راستی که مادرش چهره روزگار را به چهره او روشن و اسلام را به وجود او خشنود کرد و فرزند او خشم خود فرو برنده بود. هیچ زن هاشمی، مانند او را نزیاید و هیچ دستی مانند او را پرستاری نکرد تا از شیر باز گرفته شد.

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۰؛ الغدير، ج ۳، ص ۸۸؛ الشافعی، ج ۱، ص ۲۹۳.

۶. مرثیه علی جمانی در عزای یحیی

مسعودی و زمخشری اشعار زیر را به علی جمانی [ابن حمّانی] نسبت داده‌اند:

إِنِّي لِقَوْمِي مِنْ أَحْسَابِ قَوْمِكُمْ
بِمَسْجِدِ الْخَيْفِ فِي بُجُوحَةِ الْخَيْفِ
مَا عَلَّقِ السَّيْفِ مَنَا بِابْنِ عَاشِرَةَ

إِلَّا وَهَيْتُهُ أَمْضَى مِنَ السَّيْفِ.^۱

من در قومی هستم که از شما محسوب می‌شوم. از مسجد خیف در هنگامه ترس؛ فقط شمشیر بود که میان ما ابن عاشره تعلق می‌گرفت. مگر اینکه همت او هم از کشیدن شمشیر تجاوز نمی‌کرد.

۷. مرثیه دیگر علی جمانی در عزای یحیی

مسعودی و امینی در کتاب خود این اشعار را به علی جمانی منسوب دانسته‌اند:

لَعَمْرِي لَيْسَ سُرَّتْ قُرَيْشُ بِهَلِكِهِ
لَمَا كَانَ وَقَافاً عَدَاةَ التَّوَقُّفِ
فَإِنْ مَاتَ تَلَقَّاءَ الرَّمَاحِ فَإِنَّهُ
لَمَنْ مَعَشَرَ يَشْنُونَ مَوْتَ التَّزْرِفِ
فَلَا تَشْتَمُوا فَالْقَوْمُ مِنْ يَبْقِي مِنْهُمْ
عَلَى سُنَنِ مِنْهُمْ مَقَامَ مُحَلِّفِ

۱. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۶۳؛ الغدير، ج ۳، ص ۸۹.

هَمْ مَعَكُمْ إِمَّا جَدَعْتُمْ أَنْفُكُمْ
مَقَامَاتٌ مَا بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَعْرَفِ
ثُرَاتٍ مِنْ آدَمَ وَ مُحَمَّدٍ
إِلَى الثَّقَلَيْنِ مِنْ وَصَايَا وَ مُصْحَفِ^۱

به جانم سوگند که اگر قریش از کشتن خوشحال شدند، او در روز از کشتن آنان دست بر نمی داشت. اگر میان انبوه نیزه کشته شد، او از گروهی است که مرگ در بستر را نمی پسندند. شما از مصیبت او دلشاد نباشید که در بین این قوم پسندیده هستند کسانی که جانشین گذشته خود باشند. برای آنها مقام‌هایی میان صفا تا عرفات است و شما حق دارید که بینی خود را خورد کنید. میراث‌های مصحف و وصایای آدم تا محمد صلی الله علیه و آله که برای جن و انس آورده‌اند.



۸. اشعاری دیگر در عزای یحیی از علی جمانی

مسعودی و علامه امینی در کتاب خود، این اشعار را به علی جمانی نسبت داده‌اند:

قَدْ كَانَ حِينَ بَدَأَ الشَّبَابُ بِهِ
يَقْفُ السَّوَالِفُ حَالِكُ الشَّعْرِ
وَكَأَنَّهُ قَمَرٌ تَمَطَّقَ فِي
أَفْئِقِ السَّمَاءِ بَدَارَةَ الْبَدْرِ

۱. مروج الذهب، ج ۴، صص ۱۶۳ و ۱۶۴؛ الغدير، ج ۳، ص ۸۹.

يَا بَنَ الَّذِي جُعِلَتْ فَضَائِلُهُ
فَلَكِ الْعُلَا وَفَلَايِدُ السُّوَرِ
مِنْ أُشْرَةٍ جُعِلَتْ مَخَائِلُهُمْ
لِلْعَالَمِينَ مَخَائِلُ النَّظَرِ
تَنْهَبُ الْأَقْدَارِ قَدْرَهُمْ
فَكَأَنَّهُمْ قَدَرٌ عَلَى قَدَرٍ
وَالْمَوْتَ لَا تَشْوِي رَوِيَّتُهُ
فَلَكِ الْعُلَا مَوَاضِعُ الْعُرْرِ^۱

او در میانه جوانی اش، از گذشتگان برتر بود. موهای بی به رنگ شفق در سیاهی فرورفته داشت.

او همچون ماهی در افق آسمان، به گردی دایره ماه کامل، سخن می گفت.

ای فرزند پدرانی که فضائلشان از افلاک برتر باشد و انتساب به آنها گردن‌بندی از زیبایی و آرایش است. از دودمانی که آثار نورانیت جبینشان، بر جهانیان هویداست.

قضای الهی، مرعوب عظمت آنان است. پنداری که آنان بر قضا مسلط‌اند.

از این رو مرگ نمی‌تواند آسمان بلند فضیلت و پایگاه شرفشان را، آماج تیر خود قرار دهد.

۱. مروج الذهب، ج ۴، صص ۱۶۳ و ۱۶۴؛ الغدیر، ج ۳، ص ۸۹.

۹. مرثیه‌ای که شاعر آن معلوم نیست

مسعودی (متوفای ۳۴۶ ه.ق.) شعری از شاعر نامعلومی بیان

کرده که آن را در مرثیه یحیی سروده است:

بَكَتِ الْخَيْلُ شَجْوَهَا بَعْدَ يَحْيَى
 وَبَكَاهُ الْمَهْنَدُ الْمَضْمُونُ
 وَبَكَتُهُ عِرَاقٌ شَرْقاً وَعَرَباً
 وَبَكَاهُ الْكِتَابُ وَالتَّنْزِيلُ
 وَالْمُضَلِّي وَالْبَيْتُ وَالرُّكْنُ وَالْحِجْرُ
 جَمِيعاً لَهُمْ عَلَيْهِ عَوِيْلُ
 كَيْفَ لَمْ تَسْقُطِ السَّاءُ عَلَيْنَا
 يَوْمَ قَالُوا أَبُو الْحَسَنِ قَتِيلُ
 وَبَنَاتِ النَّبِيِّ يُنْدِبْنَ شَجْوَاً
 مُوجَعَاتٌ دُمُوعُهُنَّ تَسِيلُ
 وَوَيْبِنَ لِلرَّزِيَةِ بَدْرُ
 فَقَدَهُ مَفْطَعٌ عَزِيْزٌ جَلِيْلُ
 قَطَعَتْ وَجْهَهُ سِيُوفُ الْأَعَادِي
 بِأَبِي وَجْهَهُ الْوَسِيْمُ الْجَمِيْلُ
 وَلِيَحْيَى الْفَتَى بِقَلْبِي غَلِيْلُ
 كَيْفَ يُؤْذِي بِالْجَسْمِ ذَاكَ الْغَلِيْلُ
 قَتْلُهُ مَذْكَرٌ لِقَتْلِ عَلِيٍّ
 وَحُسَيْنٍ، وَيَوْمَ أُودِيَ الرَّسُولُ
 فَصَلَاةُ الْإِلَهِ وَقَفَا عَلَيْهِمْ
 مَا بَلَى مُوجَسَّسٌ وَحَنٌّ تُكْوَلُ^۱

۱. الشافعی، ج ۱، ص ۲۹۴؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۶۲؛ تاریخ الکوفه، ص ۳۸۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۷، صص ۱۲۹ و ۱۳۰.

دلاوران پس از یحیی با خاطری آزرده گریستند و شمشیر
آب‌دیده و پرداخته بر او گریه کرد.

مردم عراق از شرق تا غرب بر او گریستند و کتاب و
قرآن مجید بر او گریه کرد.

مسجد و کعبه و رکن و حجرالأسود، همگی در عزای او
بلند بلند گریه کردند.

چگونه آسمان بر سر ما فرود نیامد آن روزی که
گفتند: ابوالحسن یحیی را کشتند؟!

و چگونه آسمان بر ما فرو نیفتد، زمانی که دختران
پیغمبر ﷺ ز غم و درد، ناله می‌کنند و اشکشان روان است.
و مصیبت، ماهی را می‌گویند که فقدان او، غم‌انگیز و
بزرگ است.

شمشیر دشمنان چهره او را بردند، پدر فدای چهره
زیبای او باد!

مرا از غم یحیای جوان، سوزی در دل است که تنم را
آزرده می‌کند.

کشته شدن او، کشته شدن علی و حسین علیهما السلام و رحلت
پیغمبر ﷺ را به یاد می‌آورد.

تا دردمندی می‌گریید و عزاداری می‌نالد، درود خداوند
بر او باد.

۱۰. مرثیه علی بن عباس بن جریح رومی

ابوالحسن علی بن عباس بن جریح، از موالیان عبدالله بن علی ابن جعفر عباسی است. او از جانب پدر، رومی و از جانب مادر، ایرانی الاصل بود. وی در بغداد به سال ۲۲۱ ه. ق متولد شد و در آنجا مراحل علمی و پرورشی را پشت سر گذاشت و سرانجام پس از ۶۲ سال، به سال ۲۸۳ ه. ق در همان جا وفات کرد.

ابن رومی، شاعری توانا و در انواع شعر، از غزل و مدح و رثا و هجا و وصف، استاد بوده و در نوپردازی الفاظ و معانی، یگانه روزگار خود بوده و در وصف شعر وی گفته‌اند: «کلماتش عربی فصیح، ولی معانی اش غیرعربی است. در ترکیب الفاظ چنان رنگ آمیزی و صورتگری می‌کرد که شکل‌ها و رنگ‌ها را در نظر شنونده مجسم می‌کرد».

ابن رومی، شیعی مذهب بود و درباره خاندان نبوت ﷺ اشعاری سرود که از جمله آن ۱۱۰ بیت در مدح یحیی بن عمر است که در ادامه خواهد آمد. شرح حال این شاعر را می‌توانید در منابعی که در پاورقی آمده است، مطالعه کنید.^۱ از آن جمله، شعر علی بن عباس رومی را می‌توان بهترین



۱. فهرست ابن ندیم، ص ۲۳۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۳؛ معجم الشعراء، صص ۲۸۹ و ۴۵۳؛ امالی، الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۱۰۱؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۵۹؛ العمدة، ابن رشیق، ج ۱، ص ۵۶؛ معالم العلماء، ص ۸۸؛ وفيات الأعیان، ج ۱، ص ۳۸۵؛ مرآة الجنان، ج ۲، ص ۱۹۸؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۱۸۸؛ كشف الظنون، ج ۱، ص ۴۹۸؛ روضات الجنات، ص ۴۷۳؛ الاعلام، ج ۲، ص ۶۷۵؛ الغدير، ج ۳، صص ۵۱ - ۸۱.

اشعاری دانست که در رثای یحیی بن عمر سروده‌اند و آن اشعار این است:

أَمَامَكَ فَانظُرْ أَيَّ نَهْجِكَ تَنْهَجُ
 طَرِيقَانِ سَتَى مُسْتَقِيمٌ وَأَعْوَجُ
 أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ طَالَ صَرِيرُكُمْ
 بِأَلِ رَسُولِ اللَّهِ فَاخْشَوْا أَوَارِجَ
 أَكَلِ أَوَانِ لِلنَّبِيِّ مُحَمَّدٍ
 قَتِيلِ زَكِيٍّ بِالدَّمَاءِ مُضْرَجِ
 تَبِعُونَ فِيهِ الدِّينَ شَرَّ أَيْمَةٍ
 فَلِلَّهِ دِينٌ اللَّهُ قَدْ كَادَ يَمْرَجُ
 لَقَدْ أَحْجُوَكُمْ فِي حَبَائِلِ فِتْنَةٍ
 وَلَلْمُلْحِجُوكُمْ فِي الْحَبَائِلِ الْحَجُ
 بَنِي الْمُصْطَفَى يَا أَكُلِ النَّاسِ شِلْوَكُمْ
 لَبَلُواكُمْ عَمَّا قَلِيلٍ مُفَرَّجِ
 أَمَا فِيهِمْ رَاعٍ لِحَقِّ نَبِيِّهِ
 وَلَا خَائِفٌ مِنْ رَبِّهِ يَنْتَحِرَجُ
 لَقَدْ عَمَّهُوَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكُمْ
 كَأَنَّ كِتَابَ اللَّهِ فِيهِمْ مُجْمَعِ
 أَلَا خَابَ مَنْ أَنْسَاهُ مِنْكُمْ نَصِيئَهُ
 مَتَاعٌ مِنَ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَزَبْرَجُ
 أَبْعَدَ الْمَكْنَى بِالْحَسَنِ شَهِيدِكُمْ
 تَضَاءَ مَصَابِيحِ السَّمَاءِ فَتَسْرَجُ
 لَنَا وَعَالَيْنَا، لَا عَلَيْهِ وَلَا لَهُ
 تُسَجِّحُ أُسْرَابَ الدَّمُوعِ وَتُنَشِّجُ

وَ كَيْفَ نُبَكِّي فَائِزاً عِنْدَ رَبِّهِ
 لَهُ فِي جِنَانِ الخُلْدِ عَيْشٌ مُخْرَفُجٌ
 فَإِنْ لَا يَكُنْ حَيًّا لَدَيْنَا فَإِنَّهُ
 لَدَى اللَّهِ حَيٌّ فِي الجِنَانِ مُرَوِّجٌ
 وَقَدْ نَالَ فِي الدُّنْيَا سِنَاءً وَصِيَّةً
 وَقَدْ نَالَ فِي الدُّنْيَا سِنَاءً وَصِيَّةً
 شَوَى مَا أَصَابَتْ أَسْهُمُ الدَّهْرِ بَعْدَهُ
 هَوَى مَا هَوَى أَوْ مَاتَ بِالرَّمْلِ بَحْرَجٌ
 وَ كُنَّا نُرَجِّيهِ لِكَشْفِ عَابَةِ
 بِأَمْثَالِهِ أَمْثَالُهَا تَتَبَلَّجُ
 فَسَاهَمْنَا ذُو العَرْشِ فِي ابْنِ نَبِيِّهِ
 فَفَارَزَ بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَى وَ أَفْلَحُ
 مَضَى وَ مَضَى الفُرَاطُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ
 بَوْمٌ بِهِمْ وَرَدَ المَيْتَةَ مِنْهُجٌ
 فَأَصْبَحْتُ لَاهُمْ أَبَسْتُونِي بِذِكْرِهِ
 كَمَا قَالَ قَبْلِي فِي البُسُوءِ مُرَوِّجٌ
 وَ لَا هُوَ نَسَانِي أَسَاءَ عَلَيْهِمْ
 بَلَى هَاجَهُ، وَ الشَّجْوُ لِلشَّجْوِ أَهْيَجُ
 أَبَيْتُ إِذَا نَامَ الخَلِيُّ كَأَنَّهَا
 تَبَطَّنَ أَجْفَانِي سَيَالٌ وَ عَوْسَجُ
 أَيْحَى العُلَا هُنْفِي لِذِكْرِكَ هَفَّةً
 يُبَاشِرُ مَكْوَاهَا الفُؤَادَ فَيَنْضَجُ
 أَحْيَنَ تَرَاءَتِكَ العُيُونُ جَلَاءَهَا
 وَأَقْدَاءَهَا أَضَحَّتْ مَرَاتِيكَ تُنْسَجُ

بِنَفْسِي وَإِنْ فَاتَ الْفِدَاءَ بِكَ الرَّدِي
 مَحَاسِنُكَ الْأَيْمِي تُمِخُّ فَتُنْهَجُ
 لَمَنْ تَسْتَجِدُّ الْأَرْضُ بَعْدَكَ زِينَةً
 فَتُصْبِحُ فِي أَنْوَابِهَا تَتَبَرَّجُ
 سَلَامٌ وَرِيحَانٌ وَرَوْحٌ وَرَحْمَةٌ
 عَلَيْكَ وَمَمْدُودٌ مِنَ الظِّلِّ سَجَسَجُ
 وَلَا بَرِحَ الْقَاعُ الَّذِي أَنْتَ جَارُهُ
 يَرِفُّ عَلَيْهِ الْأَفْحُونَ الْمُفَلَّجُ
 وَ يَا أَسْفَى أَلَا تَرُدُّ تَحِيَّةً
 سِوَى أَرْجٍ مِنْ طَيْبِ رَمْسِكَ يَا رَجُ
 أَلَا إِنَّمَا نَحَاحِ الْحَمَائِمُ بَعْدَمَا
 تُؤَيِّتَ وَكَانَتْ قَبْلَ ذَلِكَ مَهْرَجُ
 أَدُمُّ إِلَيْكَ الْعَيْنُ إِنْ دُمُوعَهَا
 تَدَاعِي بِنَارِ الْحُزْنِ حِينَ تَوَهَّجُ
 وَأَخْمَدُهَا لَوْ كَفَّكَتَ مِنْ غُرُوبِهَا
 عَلَيْكَ وَخَلَّتْ لِاعِجِ الْحُزْنِ يَلْعَجُ
 وَلَيْسَ الْبُكَاءُ أَنْ تَسْفَحَ الْعَيْنُ إِنَّمَا
 أَحَرُّ الْبُكَاءِ بِنِ الْبُكَاءِ الْمَوْلَجُ
 أُمَّتُ عِنِّي عَلَيْكَ بِعَبْرَةٍ
 وَأَنْتَ لِأَذْيَالِ الرَّوَامِسِ مَدْرَجُ
 فَلَا بِي إِلَى أَنْ يَدْفِنَ الْقَلْبُ دَاءَهُ
 لِيَقْتَلِنِي الدَّاءُ الدَّفِينُ لِأَحْوَجُ
 عَفَاةً عَلَى دَارٍ ظَعَنْتَ لِغَيْرِهَا
 فَلَيْسَ بِهَا لِلصَّالِحِينَ مُعَرَّجُ

أَلَا أَيُّهَا الْمُسْتَبْشِرُونَ بِيَوْمِهِ
 أَظَلَّتْ عَلَيْكُمْ عَمَّةٌ لَا تُفْرَجُ
 أَكَلْتُكُمْ أَمْسَى اطمأنَّ مهادهُ
 أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ فِيالْقَبْرِ مُرْعَجُ
 فَلَا تُنْشِمُوا وَلِيَحْسَأِ الْمَرْءُ مِنْكُمْ
 بِوَجْهِهِ كَانَ اللَّوْنُ مِنْهُ الْبِرَنْدَجُ
 فَلَوْ شَهِدَ الْهَيْجَا بِقَلْبِ أَبِيكُمْ
 غَدَاةَ التَّقَى الْجَمْعَانِ وَالْحَيْلُ تَمَعَجُ
 لِأَعْطَى يَدَ الْعَانِي أَوْ ارْمَدَّ هَارِباً
 كَمَا ارْمَدَّ بِالْقَاعِ الظَّلِيمِ الْمُهَجَّجُ
 وَ لَكِنَّهُ مَا زَالَ يَعْشَى بِتَحْرِهِ
 سَبَابَ الْحَرْبِ حَتَّى قَالَ ذُو الْجَهْلِ أَهْوَجُ
 وَ حَاشَا لَهُ مِنْ تَلْكَمُ غَيْرِ أَنَّهُ
 أَبِي خِطَّةَ الْأَمْرِ الَّتِي هِيَ أَسْمَجُ
 وَ أَيْنَ بِهِ عَنْ ذَلِكَ؟ لَا أَيْنَ إِنَّهُ
 إِلَيْهِ بِعِرْقَيْهِ الزَّكَايِنِ مُخْرَجُ
 كَدَابٍ عَلِيٍّ فِي الْمَوَاطِنِ قَبْلَهُ
 أَبِي حَسَنِ، وَالْفُضْنُ مِنْ حَيْثُ يُخْرَجُ
 كَأَنِّي بِهِ كَاللَّيْثِ يَحْمَى عَرِينَهُ
 وَ أَشْبَاهَهُ لَا يَزِدْهُمِ الْمُهْجَعُ
 كَأَنِّي أَرَاهُ وَالرَّمَاحُ تَنْوُشُهُ
 سُورَاعَ كَالْأَشْطَانِ تُنْدِلُ وَ نُخْلَجُ
 كَأَنِّي أَرَاهُ إِذْ هَوَى عَنْ جَوَادِهِ
 وَ عُفِّرَ بِالسُّرْبِ الْجَبِينِ الْمَشْجَجُ

فَحَبَّ بِهِ جِسْمًا إِلَى الْأَرْضِ إِذْ هَوَى
 وَحَبَّ بِهَا رُوحًا إِلَى اللَّهِ تَعْرُجُ
 أَرَدَيْتُمْ يَحْيَىٰ وَلَمْ يَطْوِ أَيْطَلُ
 طِرَادًا وَلَمْ يُدْبِرْ مِنَ الْخَيْلِ مُسْجُ؟
 تَأْتَتْ لَكُمْ فِيهِ مَنَى السَّوَاءِ هِينَةً
 وَذَلِكَ لَكُمْ بِالْغَيِّ أَغْرَى وَ الْأَهْجُ
 تُمَدُّونَ فِي طُغْيَانِكُمْ وَ ضَلَالِكُمْ
 وَ يُسْتَدْرَجُ الْمَغْرُورُ مِنْكُمْ فَيُدرَجُ
 أَجْنُوبًا بَنِي الْعَبَّاسِ مِنْ شَنَايِكُمْ
 وَ شُدُّوا عَلَى مَا فِي الْعِيَابِ وَ أَشْرَجُوا
 وَ خَلُّوا وُلاةَ السَّوَاءِ مِنْكُمْ وَ عَيَّيَهُمْ
 فَأَحْرَبَهُمْ أَنْ يُعْرَفُوا حَيْثُ لَجَجُوا
 نَظَارِكُمْ أَنْ يُرْجِعَ الْحَقُّ رَاجِعُ
 إِلَى أَهْلِهِ يَوْمًا فَتَشْجُوا كَمَا شَجُوا
 عَلَى حِينٍ لِأَعْدَى لِمُعْتَدِرِكُمْ
 وَ لَا لَكُمْ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ مَخْرَجُ
 فَلَا تَلْفَحُوا الْآنَ الضَّغَائِنَ بَيْنَكُمْ
 وَ بَيْنَهُمْ إِنَّ الْوَاقِحَ تُنْتِجُ
 عُرْزُتُمْ إِذَا صَدَقْتُمْ أَنَّ حَالَةَ
 تَدُومُ لَكُمْ، وَالدَّهْرُ لَوْنَانِ أَخْرَجُ
 لَعَلَّ لَهُمْ فِي مُنْطَوَى الْعَيْثِ نَائِرًا
 سَيَسْمُوكُمْ وَ الصُّبْحُ فِي اللَّيْلِ مَوْلِجُ
 بِمَجْرٍ تَضِيقُ الْأَرْضِ مِنْ زَفْرَاتِهِ
 لَهُ رَجَلٌ يَنْتَهَى الْوُحُوشَ وَ هُرْمُجُ

إِذَا شِيمَ بِالْأَبْصَارِ أَبْرَقَ بِيضُهُ
 إِذَا شِيمَ بِالْأَبْصَارِ أَبْرَقَ بِيضُهُ
 تَوَامَضَهُ شَمْسُ الضُّحَى فَكَانَهَا
 يُرَى الْبَحْرُ فِي أَغْرَاضِهِ يَتَمَوَّجُ
 لَهُ وَقْدَةٌ بَيْنَ السَّمَاءِ وَبَيْنَهُ
 تَلِمُ بِهِ الطَّيْرُ الْعَوَافِي فَتَهْرِجُ
 إِذَا كَرَّ فِي أَغْرَاضِهِ الطَّرْفُ أَغْرَضَتْ
 حِرَاجُ نَحَارِ الْعَيْنِ فِيهَا فَتَخْرُجُ
 يُؤَيِّدُهُ رُكْنَانِ ثُبَانٍ: رَجُلَةٌ
 وَحَيْلٌ كَأَرْسَالِ الْجَرَادِ وَأَوْجُحُ
 عَلَيْهَا رِجَالٌ كَاللِّيُوثِ بَسَالَةٌ
 بِأَمْثَالِهِمْ يُنْسِي الْإِي قِيَعَجُحُ
 تَدَانُوْفًا لِلنَّقْعِ فِيهِمْ خِصَاصَةٌ
 تَنْفَسُهُ عَنْ حَيْلِهِمْ حِينَ تُرْهَجُ
 فَلَوْ حَصَبَتْهُمْ بِالْفَضَاءِ سَحَابَةٌ
 لَطَلَّ عَلَيْهِمْ حَصْبُهَا يَتَدَحْرَجُ
 كَأَنَّ الزَّجَاجَ اللَّهْدِيَّاتِ فِيهِمْ
 فَتَيْلٌ بِأَطْرَافِ الرُّدَيْنِيِّ مُسْرَجُ
 يَوْدُ اللَّذِي لِأَقْوَاهُ أَنَّ سِلَاحَهُ
 هُنَالِكَ خَلْخَالٌ عَلَيْهِ وَدُمُكُجُ
 فَيَدْرِكُ نَارَ اللَّهِ أَنْصَارُ دِينِهِ
 وَ لِلَّهِ أَوْسٌ آخِرُونَ وَ خَزْرُجُ
 وَ تَطْعَنُ خَوْفَ السَّيِّ بِعَدَاةِ إِقْمَةٍ
 طَغَائِنُ لَمْ يُضْرَبْ عَلَيْهِنَّ هَوْدُجُ

وَيَقْضَى إِمَامُ الْحَقِّ فِيكُمْ قَضَاءَهُ
 تَمَاماً وَ مَا كُلُّ الْحَوْمِلِ تَخْدِجُ
 وَقَدْ كَانَ فِي يَجْبَى مُدْمَرٌ خُطْبَةً
 وَ نَاتِحُهَا لَوْ كَانَ فِي الْأَمْرِ مَمْتِجُ
 هُنَالِكُمْ يَشْفِي تَبِيْعُ جَهْلِكُمْ
 إِذَا ظَلَّتِ الْأَعْنَاقُ بِالسَّيْفِ تُودِجُ
 مَحَضَّتْكُمْ نُصْحَى وَ إِي بَعْدَهَا
 لِأَعْنَقُ فِيمَا سَاءَكُمْ وَ أَهْمَلِجُ
 مَهَّ لِاتْعَادُوا غُرَّةَ الْبَغْيِ بَيْنَكُمْ
 كَمَا يَتَعَادَى شُعْلَةَ النَّارِ عَرَفِجُ
 أَفِيَا لِحَقِّ أَنْ يُمَسُّوا خِصَابِي فِي حُجْرَاتِكُمْ
 بَكَادُ أَحْوَكُمْ بِطُنَّةً يَتَبَعِجُ
 وَ تَمْتَسُونَ مُحْتَالِينَ فِي حُجْرَتِكُمْ
 ثِقَالَ الْخَطَا أَكْفَالِكُمْ تَرَجْرَجُ
 وَ لِيَدُهُمْ بِأَدْيِ الطُّوَى وَ وَ لِيَدِكُمْ
 مِنْ الرِّيفِ رِيَانِ الْعِظَامِ خَدَلِجُ
 تَدُوْدُوْنَهُمْ عَن حَوْضِهِمْ بِسُيُوفِكُمْ
 وَ يَشْرَعُ فِيهِ أَرْتَبِيلٌ وَ أَبْلَجُ
 فَقَدْ أَجْمَتَهُمْ خَيْفَةُ الْقَتْلِ عَنكُمْ
 وَ بِاللَّقَوْمِ حَاجٌ فِي الْحِيَازِمِ حُوجُ
 بِنَفْسِي الْأَلَى كَطْتَهُمْ حَسْرَاتِكُمْ
 فَقَدْ عَلَزُوا قَبْلَ الْمَاتِ وَ حَشْرَجُوا
 وَ لَمْ يَقْتَعُوا حَتَّى اسْتَنَارَتْ قُبُورُهُمْ
 كِلَابِكُمْ مِنْهَا بَهِيمٌ وَ دِيْرَجُ

وَ عَيْرُ مُمْهُومٍ بِالسَّوَادِ وَ لَمْ يَزَلْ
 مِنْ الْعَرَبِ الْأَمْحَاضِ أَحْضَرُ أَدْعَجُ
 وَ لِكِنَّكُمْ زُرُقُ يَزِينُ وَ جُوهَكُمْ
 بِنِي الرُّومِ، أَلَوَانُ الرُّومِ نَعَجُ
 لَيْنٌ لَمْ تَكُنْ بِالْهَاشِمِيِّينَ عَاهَةً
 لِمَاشِكَلِكُمْ تَاللهِ إِلَّا الْمُعْلَهَجُ
 بَآيَةَ إِلَّا يَنْزَحَ الْمَرْءُ مِنْكُمْ
 يُكَبُّ عَلَى حُرِّ الْجَبِينِ فَيُعْفَجُ
 يَبِيْتُ إِذَا الصَّهْبَاءُ رَوَّتْ مَشَاشَهُ
 يُسَاوِرُهُ عَلَجٌ مِنَ الرُّومِ أَعْلَجُ
 فَيَطْعُهُ فِي سُبَّةِ السَّوَاءِ طَعْنَةً
 يَقُومُ لَهَا مِنْ تَحْتِهِ وَ هُوَ أَفْحَجُ
 لِذَلِكَ بِنِي الْعَبَّاسِ! يَصِيرُ مِثْلَكُمْ
 وَ يَصِيرُ لِلْمَوْتِ الْكَوْبِيِّ الْمُدَجَجُ
 فَهَلْ عَاهَةٌ إِلَّا كَهَيْدِي وَ إِنَّكُمْ
 لِأَكْذَبُ مَسْئُولٍ عَنِ الْحَقِّ بِلَهْجُ
 فَلَا تَجْبِسُوا وَسَطَ الْمَجَالِسِ حُسْرًا
 وَلَا تَرْكَبُوا إِلَّا رَكَائِبَ مُحَدَجُ
 أَبِي اللهِ إِلَّا أَنْ يَطْيَبُوا وَ تَحْتَبُوا
 وَ أَنْ يَسْبِقُوا بِالصَّلِيحَاتِ وَ يُفْلِحُوا
 وَ إِنْ كُنْتُمْ مِنْهُمْ وَ كَانَ آبُوكُمْ
 أَبَاهُمْ فَإِنَّ الصَّفْوَةَ بِالرَّنْقِ يَمْنَجُ
 أَرُونِي امْرَأَةً مِنْهُمْ يُزَنُّ بِأَبْنَةِ
 وَلَا تَنْطَفُوا الْبُهْتَانَ وَ الْحَقُّ أَبْلَجُ

لَعَمْرِي لَقَدْ أَغْرَى الْقُلُوبَ ابْنُ طَاهِرٍ
بِبَعْضَائِكُمْ مَا دَامَتِ الرِّيحُ تَنَاجُجُ
سَعَى لَكُمْ مَسْعَاةَ سَوْءٍ ذَمِيمَةٍ
سَعَى مِثْلَهَا مُسْتَكْرَهُ الرَّجُلِ أَعْرَجُ
فَلَنْ تَعْدُمُوا مَا حَنَّتِ النَّيْبُ فِتْنَةً
تَحْشُ كَمَا حَشَّ الحَرِيقُ المَوْجِجُ
وَقَدْ بَدَأَتْ لَوْ تُزَجِرُونَ بِرِيحِهَا
بِوَائِجِهَا مِنْ كُلِّ أُوْبٍ تَبَوِّجُ
بَنِي مُضَعَبٍ مَا لِلنَّبِيِّ وَأَهْلِهِ
عَدُوٌّ يَسْوَاكُمْ أَنْفِصَحُوا أَوْ تَلْجَلَجُوا
دِمَاءَ بَنِي عَبَّاسِكُمْ وَعَلَيْهِمْ
لَكُمْ كِدْمَاءِ التُّرْكِ والرُّومِ مُهْرَجُ
بَلِي سَفَكْهَا العُورَانُ وَالْعُرْجُ مِنْكُمْ
وَعَوَاؤُكُمْ جَهْلًا بِذَلِكَ تَبْهَجُ
وَمَا بِكُمْ أَنْ تَنْصُرُوا أَوْلِيَاءَكُمْ
وَلَكِنْ هُنَاتٌ فِي الصُّدُورِ تَأْجِجُ
وَلَوْ أَمَكْتَكُمْ فِي الفَرِيقَيْنِ فُرْصَةً
لَقَدْ أَظْهَرْتَ أَشْيَاءَ تُلَوِي وَتُحْنَجُ
إِذَنْ لَأَسْتَقَدْتُمْ مِنْهَا وَتَرَفَارِسِ
وَإِنْ وَلِيَاكُمْ فَالْوَشَائِجُ أَوْشَجُ
أَبِي أَنْ تُحِيَّهُمْ يَدَ الدَّهْرِ ذِكْرُكُمْ
لِيَالِي لَا تَبْنَفُكُمْ مِنْكُمْ مُوَجُ
وَإِنِّي عَلَى السَّلَامِ مِنْكُمْ
بِوَائِقَ شَتَّى بِأَبْهَا الْآنَ مُرْتَجُ

وَفِي الْحَزْمِ أَنْ يَسْتَدْرِكَ النَّاسُ أَمْرَكُمْ
 وَ حَبْلُهُمْ مُسْتَحَكَمُ الْعِقْدِ مُدْمَجٌ
 نَظَارِ فَإِنَّ اللَّهَ طَالِبٌ وَتَرِهِ
 بَنِي مُضَعَبٍ لَنْ يَسْبِقَ اللَّهُ مُدْلِجٌ
 لَعَلَّ قُلُوبًا قَدْ أَظْلَتُمْ عَلَيْهَا
 سَتَظْفَرُ مِنْكُمْ بِالشِّفَاءِ فَتَتَلَجُّ

پیش روی تو دو راه، یکی راست و دیگری کج به چشم
 می‌خورد و تو بنگر تا به کدامین راه می‌روی.
 هان ای مردم به راستی که زیان شما نسبت به خاندان
 رسول خدا ﷺ بسیار شد! پس بترسید و خائف باشید.
 آیا در هر زمان باید یکی از فرزندان پیامبر ﷺ خدا
 کشته شود و در خون خود بغلتد؟
 آیا دین خود را به خاطر آنها به بدترین زمامداران
 (یعنی بنی‌عباس) می‌فروشید. به خدا که نزدیک
 است دین خدا، به کلی فاسد و تباه شود.
 همانا بنی‌عباس شما را در دام‌های فتنه انداخته‌اند؛
 گرچه خود آنها سخت‌تر از شما به دام افتاده‌اند.
 ای فرزندان مصطفی ﷺ تا چند مردم از گوشت اعضای شما
 باید بخورند، به زودی گرفتاری شما برطرف خواهد شد.
 آیا یک تن نیست که در حق آنها [خویشاوندیشان
 با] پیغمبر خدا را مراعات کند یا کسی نیست که از

۱. مقاتل الطالبيين، صص ۵۱۱ - ۲۵۰؛ الشافعی، ج ۱، صص ۲۸۶ - ۲۹۳؛ الحدائق الوردیه،
 ج ۱، صص ۲۹۰ - ۲۹۷.

پروردگار خود بترسد.

اینان آیاتی را که خدا در شأن شما نازل فرموده، نادیده گرفته‌اند و چنان است که گویا کتاب خدا برای آنها آشکار نیست.

به راستی که این دنیا او را از شما نومید و بی‌بهره کرد و دنیا از این فراموشی او، بهره‌اش اندک زیوری است. آیا پس از آن شهید بزرگوار که کنیه‌اش حسین بود، باز هم ستارگان آسمانی به صورت چراغ‌هایی می‌درخشند؟

برای ما و بر ما، نه بر او و نه برای او می‌ریزد سیلاب اشک و گریه. (ما برای او نمی‌گرییم، بر خود می‌گرییم).

چه سان بگرییم برای کسی که نزد پروردگار خود رستگار شده است و در بهشت برین، زندگی عالی و فراخی دارد.

اگر در این جهان و پیش ما زنده نیست، ولی نزد خداوند در بهشت زنده و به همسر نیز کامیاب است. در دنیا نیز با مقامی ارجمند و با آوازه زندگی کرد و چون افراد پست و فرومایه زندگی نکرد و به درجه‌ای رسید و مقامی داشت که زائل شدنی نبود.

آسان است هرچه را روزگار پس از وی از بلا و مصیبت پیش آورد و هر آنچه سقوط کرد، بکند یا اینکه در بیابان، بچه آهوی تیزپا از خستگی بمیرد.

ما برای برطرف کردن تاریکی‌ها بدو چشم امید می‌داشتیم و تاریکی‌ها به امثال او روشن می‌شد. خدای بزرگوار عرش، برای بردن پسر پیامبر خود، گوی سبقت را از ما ربود و خدا همیشه برتر و پیروزمند است. هم او و هم پیشتازان خاندانش، از این جهان رفتند و روش مرگ و مردن را باید از ایشان آموخت. اکنون چنانم که نه آنها مرا از یاد او باز دارند، چنان که «مؤرّج» شاعر پیش از من درباره آن دو گفته.

و نه [مرگ] او می‌تواند مرا از اندوه و غم آنان باز دارد، بلکه داغ او، غم مرا برای آنان تحریک کرده و اندوه، اندوه آورد.

هنگامی که مردم به خواب روند، من هم برای استراحت می‌روم، ولی چنان است که گویا چشمانم پراز خار و خس است.

ای یحیی! ای بزرگ‌مرد! یاد تو چنان مرا سوزانده که سوزشش به دل رسیده و دلم را کباب کرده.

آیا آن‌گاه که دیدگانی تو را دیدار کنند که جلای آنهایی [دیدگان دوستان] و نیز دیدگانی که خار آنهایی [دیدگان دشمنان]، مرا می‌تواند تو به نظم درآید؟

جانم به فدایت که گرچه از این جهان رفتی و هلاک شدی، ولی محاسن تو پیوسته رو به فزونی و ازدیاد و سرمشق دیگران است.

پس از تو، زمین برای چه کسی زیبایی و آرایش خود را تجدید کند؟ تو در جامه‌های آن خودنمایی داری (شاید کنایه از این باشد که در تحولات روزگار تو هرگز فراموش نخواهی شد).

سلام و ریحان و روح و رحمت بر تو باد و نسیم جان‌بخش سایه عرش خدا پیوسته بر تو باد! سرزمینی که تو همسایه‌اش باشی، پیوسته بوی گل اقحوان (بابونه) بر آن می‌وزد.

افسوس که تحتی از تو [به‌سوی ما باز نگردد]؛ جز همان عطری که از خاک قبرت به مشام ما می‌وزد. از آن ساعتی که تو در قبر مسکن گزیدی، کبوتران ناله کنند، در صورتی که پیش از آن آواز طرب‌انگیز داشتند. من دیده‌ام را نگوهرش می‌کنم که سرشکش پیوسته به آتش آن دو می‌ریزد.

و ستایشش می‌کنم، اگر جلوی اشک خود را بگیرد و فقط به اندوه دردناک سوزان خود اکتفا کند؛ زیرا گریه آن نیست که چشم اشک فرو ریزد، بلکه سوزنده‌ترین گریه، گریه مؤثر در دل است.

آیا چشم من با قطراتی از اشک خود می‌تواند مرا درباره تو سود بخشد؛ با اینکه بادهای خزان‌کننده نام‌ها و فراموش‌کننده نشان‌ها، دامن خویش بر تو افشاندند! و با این حال، من به سختی نیازمندم تا این دردِ پنهانِ دل، مرا بکشد تا در نتیجه، دل من بتواند درد خود را

پنهان و دفن کند.

خاک بر سر آن خانه‌ای که تو به خاطر خانه‌ای دیگر، از آن کوچ کردی و راستی که هم این سرای برای مردمان صالح و شایسته، جای توقف و دل خوشی نیست. هان ای جنایتکارانی که به کشتن او به یکدیگر مزه‌ده می‌دهید؟ بر سر شما اندوهی سایه افکند که برطرف‌شدنی نباشد!

آیا شما شام کنید و آسوده در بستر بیارمید، با اینکه رسول خدا ﷺ در قبر خویش پریشان و مضطرب است؟ پس در این مصیبت، ما را شمامت نکنید و باید هر یک از شما با رویی سیاه از پیش ما دور شود. و اگر پدر شما در روز جنگ حاضر بود، در آن وقتی که دو لشکر به هم رسیدند و اسبان تاخت و تاز می‌کردند،

ناچار تن به ذلت می‌داد یا به سرعت می‌گریخت؛ چنان که شتر مرغ رمیده بگریزد.

ولی او (یحییٰ) پیوسته به رو خود را در تنور جنگ می‌انداخت و چنان بی‌باک بود که مردم نادان می‌گفتند: این مرد، بی‌عقل است.

اما هرگز چنین نبود، بلکه او حاضر نبود زیر بار کار سختی برود که آن زشت‌تر بود.

او کجا و چنین نسبتی؟! بلکه او به دو اصل پاک خود (از طرف پدر و مادر) بسته بود.

همانند شیوه [جدش] ابوالحسن علی رضی الله عنه که پیش از او در جنگ‌ها بود و شاخه از درخت می‌روید.

گویا او را می‌نگرم که همچون شیر ثیان، از لانه و بچه‌هایش حمایت می‌کند و فریادهای متوالی بازدارنده، هرگز او را جلو دار نبود.

گویا وی را می‌بینم که نيزه‌های بسیار، همه او را هدف قرار داده و چون ريسمان‌های درازی به سويش کشیده شده و در پیکرش فرو می‌رود و بیرون می‌آید.

گویا او را می‌نگرم که از اسب خود در افتاد و پیشانی مجروح و شکسته‌اش، به خاک آلوده شده بود.

پس چه نیکو بدنی که به زمین در افتاد و چه محبوب جانی که به سوی خدا بالا رفت.

آیا یحیی را از بین بردید که هرگز از جنگ روگردان نبود و هیچ‌گاه گردن اسبش به پشت کردن به دشمن کج نشد.

به خوبی راه آرزوهای بد شما درباره او هموار گشت و این برای گمراهی شما، وسیله‌ای آماده‌تر و نزدیک‌تر بود.

شما در سرکشی و گمراهی خود فرو روید و آنان که از شما مغرور شده‌اند، در غی و ضلال خود آزادانه فروروند.

ای بنی عباس! زشتی‌های خشم خود را بپوشانید و سر صندوق‌ها [ی کینه و حقد خود] را ببندید و بند

کیسه‌های دشمنی را بکشید!

و جلوی این فرمانروایان بد کردار خویش را برای

گمراهی، آزاد بگذارید که شایسته‌اند در همان منجلاب‌های بدبختی خود غرق شوند!

شما در گمراهی خود آزادید تا اینکه مردی حق را به اهل خود باز گرداند و شما هم چون آنها گرفتار و مبتلا شوید.

آن‌گاه که عذرخواهتان عذری نداشته باشد و خود از بازخواست خداوند راه فرار و گریزی نداشته باشید. پس میان خود و آنها تخم کینه می‌فشانید و شتر کینه را حامله می‌کنید که روزی این کینه‌ها به ثمر خواهد رسید.

اگر به شما گفته‌اند و شما آن را راست پنداشته‌اید که این سلطنت برای شما دوام دارد، گول خورده‌اید [و سخت در اشتباهید]؛ زیرا دنیا دورنگ [و دو صورت] دارد [گاهی به سود شما و گاهی به زیان شماست].

شاید آنها در پایان این انقلاب، دولتی داشته باشند که بر شما برتری گیرند؛ زیرا شب به صبح آبستن خواهد بود.

با سپاهی بی‌کران که زمین از نعره‌شان تنگی گیرد و هیاهو و صدایشان وحوش را فراری دهد. چنان‌که با دیدگان درست دیده شوند، کله خودشان چنان برقی زند که کس نظر کردن بدان‌ها نتواند. و چون خورشید به آنها بتابد، مانند دریایی باشند که به موج درآید.

آتش میدان کارزارشان چنان شعله کشد که پرندگان که بدانجا در آیند، از شدت گرما درافتند. وقتی انسان بخواهد به اطراف آن (سپاه) دیده بگرداند، جنگلی بیند که دیده حیرت فرا گیرد و از ادامه نظر باز ماند.

دو دسته، آنان را کمک دهند: یک دسته پیادگان و دسته دیگر سواره‌هایی چون دسته‌های مور و ملخ. در آنها مردانی شجاع چون شیران خشمگین هستند که امثال آنها شجاعان سخت نیرو را تحت اراده و به زانو در آورده‌اند.

نزدیک یکدیگر روند که چون اسبان، آنها گرد و غبار برانگیزند و آن غبار برطرف شدنی نباشد. اگر ابری در فضا بر آنها سنگ بیارد، پیوسته آنها از روی آن سپاه درغلطند.

گویا دسته‌های نیزه‌های برنده آنها، فتیله‌هایی است که به پای نیزه‌ها روشنی می‌دهد (یا می‌سوزد). هر آن کس که آنها را دیدار کند، دوست دارد که چون زنان، اسلحه‌اش خلخال و بازوبندی بر دست و پای او باشد.

آن یاوران دین خدا انتقام خون خدا را بگیرند و خدا را اوس و خزرج دیگری هست.

و کوچ کنند پس از توقف از ترس اسارت زنانی که بر محمل‌های بی‌سرپوش سوار شده‌اند.

در آن زمان، امام به حق درباره شما به طور کامل حکم کند و هر زنی چنان نیست که بچه ناقص بزاید. به راستی که یحیی چنان بود که به کارهای مشکل و نتیجه بخش بینا بود؛ اگر فرصتی در کار به دست می آورد و مرگ به او مهلت می داد.

در اینجاست که جوشش نادانی شما فرو نشیند؛ چون گردن‌ها با شمشیر بریده شود.

من نصیحت خالصانه خود را با شما گفتم و پس از این با گام‌های باز به سرعت راهی را که خوشایند شما نیست، می‌پیمایم.

باشد تا بلکه آتش دشمنی و کینه میان شما شعله‌ور نشود؛ همان‌گونه که گیاه «رفج» شعله آتش را زیاد کند.

آیا این حق و انصاف است که آنها با شکم گرسنه روز را به شام برند، ولی کسانی از شما از سیری نزدیک است، بتر کند.

شما، میان خانه‌های خود متکبرانه راه بروید و از شدت فربهی پاها را سنگین بردارید و کفل‌هاتان در وقت راه رفتن، بالا و پایین رود.

کودکان آنها از گرسنگی شکم‌هاشان تهی و بچه‌های شما از سیری استخوان‌هاشان نیرومند و پرگوشت باشد. شما آنها را با شمشیرهای خودتان از حوض مخصوص به خودشان [و حق مسلم خودشان] دور کنید. آن‌گاه

«ارتبیل» و «أبلج» از آن بیاشامند.^۱
آنان را ترس کشته شدن از شما باز داشته است؛ با
اینکه نیازهای سختی در سینه دارند.
جانم به فدای آن بزرگانی که حسرت‌های شما دلشان
را پر از اندوه کرد و پیش از مرگ، اندوهگین بودند و
نالہ از سینه بر کشیدند.
به اینها هم اکتفا نکرده، قبرهاشان را نیز سگان
[جیره‌خوار]؛ بهیم^۲ و دیزج^۳، شخم زدند.
شما آنها را به سیاهی چهره‌شان سرزنش کنید؛ با اینکه
عرب خالص همان گندم‌گون‌های سیاه‌چهره هستند.
ولی شما ازرق چشمانی هستید که روهای شما را رومیان به
سفیدی، زیور داده‌اند و این سفیدی رنگی است که از رومیان
دارید. (شما از نژاد رومیان هستید و عرب خالص نیستید).
اگرچه در فرزندان هاشم عیبی نیست، ولی شما با اینکه
هاشمی هستید، شکل شما به خدا همچون کسانی است
که از دو نژادند.^۴

۱. به ظاهر اُرتبیل و ابلج به برخی خلفای بنی‌عباس یا برخی وزراء ترک و کارگزارانشان اشاره دارد.
۲. سگ سیاه.
۳. و دیزج که در این شعر ذکر کرده، همان کسی است که در زمان متوکل قبر امام حسین علیه السلام را شکافت و آب در آن انداخت و جلوی مردم را از زیارت قبر آن بزرگوار گرفت.
۴. ممکن است معنای شعر این باشد اگر در هاشمیان که شما از آنهاید، عیبی نبود، رنگ شما هم به خدا باید مانند علویان می‌بود

به دلیل آنکه مردان شما از جا برنخیزند، جز آنکه آنها را بر دراندازند و با آنها همان کنند که با کنیز کان کنند.

بخوابد آن‌گاه که شراب خوب در وی تأثیر کرد، آن وقت بر جهد بر او یکی از مردمان قوی هیکل رومی. و با او درآمیزد و چون از زیر او برخیزد، پاهایش باز باشد!

ای بنی عباس! امثال شما هستند که تن به چنین ننگ‌ها می‌دهند و صبر و پایداری‌شان در این امور زیاد است. ولی پهلوان مسلح، هنگام مرگ است که صبر و پایداری دارد.

آیا فساد و ننگی مانند این هست؟ و به‌راستی که شما دروغگوترین بازخواست‌شدگان و پرسش‌شدگان از حقیقت که مزخرف بافتید.

و با این وضع شما بی‌نقاب و آزادانه میان هر انجمن ننشینید و بر مرکب‌ها سوار نشوید؛ جز آنکه بر مرکب‌هایی که زنان سوار می‌شوند.

خدا نخواسته جز آنکه آنها (علویان) پاک سرشت باشند و شما مردمانی ناپاک و آنها گوی سبقت را در کارهای نیک ببرند و رستگار گردند.

و گرچه شما هم از تیره آنها باشید و پدر شما با پدر آنها یکی است، ولی گاهی آب صافی پاک، به گل و لای آلوده و مخلوط می‌شود.

[اگر نه چنین است] یک تن از آنها (علویان) را به من نشان ده که متهم به «اُبْنه» باشد، ولی به دروغ سخن نگویند؛ زیرا حق، خود آشکار است.

به جان خودم سوگند که فرزند طاهر [محمد بن عبدالله ابن طاهر با کشتن یحیی] تا وقتی که باد می‌وزد [و دنیا برپاست]، کینه شما را در دل‌ها جاودانه کرد.

برای طرفداری از شما، راه بد و ناپسندی را در پیش گرفتم؛ مانند راه رفتن شخصی که پایش معیوب و شل است.

تا مادامی که ناقه به بچه‌هایش علاقه‌مند است، آتش این فتنه بر شما خاموش نشود و روزبه‌روز شعله‌اش بالا گیرد و زبانه کشد.

آری گرفتاری‌ها آرام آرام شروع شد؛ هرچند شما به باد آن رانده می‌شوید و از هر سو خود را ظاهر ساخت.

اما ای فرزندان مصعب! پیامبر و اهل بیتش، جز شما دشمنی ندارد؛ خواه آشکارا بگویید و خواه تردد و تلجج کنید.

خون اولاد عباس شما و خون فرزندان علی علیه السلام، برای شما مانند خون ترک و دیلم است که ریخته شود. متصدی ریختن آن شوند آنان که از شما یک دیده‌شان کور است و چلاقند و مردمان پست شما از روی نادانی، بدان خوشحال باشند.

چه می‌شود که یاری کنید دوستان خود را، اما این

شعله کینه‌هاست که در سینه‌ها زبانه می‌کشد.
 اگر روزی قدرتی به دست شما بر بنی‌عباس و فرزندان
 علی علیه السلام افتد، آن روز آشکار شود چیزهایی که امروز
 پپچیده و پنهان است.
 در آن روز، خونخواهی کنید از آنها خون سوار یکه‌تاز
 را؛ اگر چه قرابت و خویشی به هم پیوسته باشد.
 نمی‌خواست و نمی‌خواهد یاد کردن شما از روزگاری
 که گذراندید و آن شب‌هایی که در آرزوی ریاست و
 زمامداری به سر بردید تا با آنان دوستی کنید.
 من بر اسلام از شما ترسانم؛ از همان حوادث و
 گرفتاری‌ها که امروز درش بسته است.
 و در آرامش و باطمینان بودن، بالأخره مردم رشته کار
 شما را به دست خواهند گرفت؛ زیرا طناب و ریسمان
 آنان و نیز گرهش محکم است.
 ای بنی‌مُصعب! منتظر باشید اندکی نمی‌گذرد که
 خداوند انتقامش را خواهد گرفت؛ زیرا آن که شب فرار
 کند، از انتقام پروردگار جان به در نخواهد برد.
 امید است دل‌هایی که آتشش را شما زیاد کرده‌اید،
 بر شما پیروز شود و شفای خود را بگیرد و قلب خود
 را خنک سازد.

نگاهی به برادران

چنان‌که پیش‌تر گفته شد، یحیی بن عمر بنا به گفته ابوالحسن عمری نسابه^۱ چهار خواهر و نه برادر به اسامی ذیل داشت:

۱. خدیجه که همسر ابن‌الازقط محمد بن عبدالله بن امام

زین العابدین علیه السلام بود؛

۲. ملیکه؛

۳. علیه؛

۴. فاطمه؛

۵. حسین النسابه؛

۶. محمد الاکبر ابومنصور الفدان که مادرش ام‌سلمه دختر

عبدالعظیم بن علی بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام بود.

وی چهار فرزند به نام‌های ابوعبدالله حسین الفدان، قاسم،

جعفر و عمر داشت^۲ و نسلش در بغداد، کوفه، موصل سکونت

داشتند و از رؤسای این مناطق شدند.^۳

۷. احمد الشاعر المحدث؛ وی محدثی عالی مقام و شاعری

ادیب بود. او در مرگ برادرش اشعاری سرود. احمد اهل کوفه و

مادرش أم الحسن دختر عبدالعظیم حسنی، خاله برادرش محمد

است. او هفت فرزند به نام‌های ام‌علی، رقیه، حسن، ابوالقاسم،

ام القاسم، ام الحسن، قاسم و حسین داشت.

۱. المجدی، ص ۱۷۰.

۲. تهذیب الانساب، ص ۱۹۳.

۳. الفخری، ص ۴۰.

فقط ابو عبدالله حسین بن احمد، در میان فرزندان وی از سرشناسان کوفه بود؛ زیرا نقابت طالبیان را پس از شهادت عمویش، از طرف دستگاه خلافت به عهده گرفت و کتاب انساب داشت. مادرش کنیزی به نام «غنی» بود.^۱ از او با عنوان «نهر سابسی» یاد می‌کند؛ زیرا در اطراف سابس و در کنار شهر آن سکونت داشت.^۲ او با دختر حسن اللحق بن موسی ابن جعفر بن امام موسی کاظم علیه السلام ازدواج کرد و ثمره آن، دو فرزند به اسامی ابوالحسین یحیی و زید، مشهور به «عم عمر» بود.^۳ از فرزندان یحیی بن حسین بن احمد محدث، ابوعلی عمر، نقیب طالبیان کوفه و امیرالحاج است که حجرالاسود را از قرامطه پس گرفت.^۴



۸. حسن؛

۹. محمد؛

۱۰. جعفر؛

۱۱. عبدالله؛

۱۲. یحیی؛

۱۳. علی.^۵

۱. المجدی، ص ۱۷۱.

۲. الفخری، ص ۴۱.

۳. همان؛ الشجرة المباركة، ص ۱۴۴.

۴. الشجرة المباركة، ص ۱۴۴.

۵. المجدی، ص ۱۷۰.

تداوم نسل عمر بن یحیی را فقط از دو فرزند ارشد او، احمد محدث و محمد فدان دانسته‌اند.^۱ ولی ابوالحسن عمری نسابه، علی را نیز جزو معقین بیان می‌کند.^۲

در منابع تاریخی از زندگانی برادران و خواهران یحیی گزارشی به ثبت نرسیده است و به روشنی نمی‌دانیم آیا اینها در قیام برادرشان نقش داشته‌اند یا نه؟ به هر حال، جز احمد محدث که در عزای برادرش سروده‌ای دارد، گزارشی به دست ما نرسیده است.

نتایج معنوی قیام

از نتایج معنوی قیام، ایجاد دیوان نقابت طالبین بود. این دیوان جرعه قیام یحیی به دلیل بی‌حرمتی به مقام و شخصیت او بود؛ چنان‌که در ابتدای قیام یحیی گفته شد، عمر بن فرج رُخجی (منسوب به رُخج یا قندهار امروزی)، از ترکان شاغل در دیوان عباسی - که به واثق و متوکل عباسی خدمت کرده بود -، در روزگار حکومت مستعین (۲۴۸ - ۲۵۲ ه.ق)، متصدی پرداخت مستمری حکومتی طالبیان شد.^۳ در سال ۲۵۰ ه.ق، ابوالحسن یحیی بن عمر به دلیل مضایقه شدید مالی و ناتوانی

۱. سرالسلسلة العلویة، ص ۶۲؛ تهذیب الانساب، ص ۱۹۲؛ الشجرة المبارکة، ص ۱۴۴؛ الفخری، صص ۴۰ و ۴۱.

۲. المجدی، ص ۱۷۱؛ عمدة الطالب، ص ۳۳۷.

۳. تاریخ الأمم والملوک، طبری، ج ۹، ص ۱۵۰.

در پرداخت دیون خود، به سامرا رفت و به وی مراجعه کرد تا درباره صله و مستمری خود یا گرفتن کمک‌های نقدی دیگری که دیوان به بزرگان طالبی می‌کرد، با وی مذاکره کند، ولی عمر برخورد تندی با یحیی کرد.^۱ یحیی، توهین او را بی‌پاسخ گذاشت و رُحجی نیز دستور داد تا یحیی را بازداشت و زندانی کنند. یحیی که او را محبوب‌ترین طالبی عراق آن روزگار دانسته‌اند،^۲ پس از آنکه با ضمانت خاندانش از زندان آزاد شد، در بغداد سکونت کرد. ولی اوضاع زندگی‌اش همچنان نامناسب بود، تا اینکه دوباره به سامرا رفت و این‌بار، با وصیف (سردار ترک) ملاقات و درخواست کرد که مقرری‌ای برای او برقرار شود و چون وصیف، پاسخ تندی به او داد، این تحقیر را تاب نیاورد و رهسپار کوفه (پایگاه خاندانی خویش) شد و علیه دستگاه خلافت، قیام کرد. وی نخستین طالبی‌ای بود که بغدادیان در قیام او شرکت کردند.^۳ ولی از سپاه طاهریان (که در آن روزگار، شرطه بغداد بودند)، شکست خورد و در حوالی کوفه به شهادت رسید و بسیاری از همراهان او (که اغلب زیدی

۱. ابوالفرج، تاریخ این برخورد را به روزگار خلافت متوکل (۲۳۲ - ۲۴۷ هـ.ق) می‌داند و می‌گوید که حبس یحیی، به دستور متوکل و در پی شکایت عمر بن فرج از او، و محل حبس نیز خانه فتح بن خاقان (وزیر ترک) بود؛ ر.ک: مقاتل الطالبيين،

ابوالفرج، صص ۴۲۱ و ۴۲۲.

۲. مقاتل الطالبيين، ص ۵۰۷.

۳. همان.

بودند) نیز اسیر یا کشته شدند.^۱

اندکی بعد، به سال ۲۵۱ ه.ق، برادرزاده ابوالحسین یحیی، ابوعبدالله حسین بن احمد محدث که از علمای طالبیان و به انساب آنان آگاه بود و مدتی در حجاز سکونت داشت، به عراق بازگشت و در بغداد نزد خلیفه المستعین عباسی رفت. وی در این دیدار از خلیفه خواست تا شخصی را مسئول امور طالبیان در دیوان قرار دهد که نسبی شریف داشته باشد و حرمت این خاندان را نگه دارد و طالبیان در کارهای دیوانی خویش، به او مراجعه کنند و از مراجعه به ترکان که اغلب، مشاغل دیوانی و لشکری داشتند و به شئون اجتماعی افراد توجهی نمی‌کردند، بی‌نیاز شوند.

المستعین، نظر ابوعبدالله را پسندید و برای پرهیز از تکرار واقعه‌ای چون قتل یحیی بن عمر، در مشورت با بزرگان و از جمله اشراف طالبیان، ابوعبدالله حسین بن احمد را به این سمت برگزید و او را «نقیب طالبیان» نامید. این نخستین بار بود که میان اشراف بنی‌هاشم، کسی به نقابت می‌رسید. پس از وی نیز برای مدتی نقابت طالبیان، در خاندان وی باقی ماند.^۲

منابع بسیاری از او به عنوان نقیب طالبیان و عالم و نسابه

۱. تاریخ الأمم والملوک، طبری، ج ۹، صص ۱۵۴، ۱۶۱ و ۲۶۶؛ مروج الذهب، مسعودی،

ج ۴، صص ۱۴۷-۱۴۹؛ الکامل، عزالدین ابن اثیر، ج ۵، ص ۳۱۴.

۲. عمدة الطالب، ابن عنبه، ص ۲۷۴؛ زهرة المقول، ابن شذقم، صص ۷۶ و ۷۷.

آنان یادکرده‌اند و کتابی (مشجری) نیز در نسب این خاندان، نگاشته است.^۱

بررسی

با آنکه در نقابت ابوعبدالله به فرمان المستعین عباسی یا در روزگار وی، به دلیل کثرت منابع تاریخی، تردید نمی‌توان کرد، داستانی که آوردیم، چندان روشن نیست و از «تاریخ الأمم والملوک» طبری و «مروج الذهب» مسعودی و «مقاتل الطالبیین» ابوالفرج اصفهانی (در قرن چهارم) تا «عمدة الطالب» ابن عنبه (در قرن نهم) و «زهرة المقول» ابن شدقم (در قرن یازدهم)، بی‌آنکه به راوی یا منبع دیگری اشاره شود، جزئیات فراوانی به آن افزوده شده است.



همچنین در منابع تاریخ و انساب، به نقیانی پیش از روزگار ابوعبدالله محدث برمی‌خوریم^۲ که وجودشان بر مؤسس نبودن وی در نهاد نقابت دلالت دارد؛ مگر اینکه آنان را فاقد احکام رسمی و منصب دیوانی بدانیم، که البته دلیل روشنی بر این

۱. علاوه بر منابع پیشین، رک: تهذیب الانساب، شیخ الشرف عبیدلی، ص ۱۹۳؛ المجدی، عمری، ص ۱۷۱؛ الفخری فی الأنساب، مروزی، ص ۴۱؛ الشجرة المباركة، رازی، ص ۱۳۰؛ لباب الأنساب، ابن فندق، ج ۲، ص ۵۴۱؛ منتقلة الطالبيّة، ابن طباطبا، صص ۲۷۴ و ۲۷۵؛ الأصيلی، ابن طقطقی، ص ۲۵۰.

۲. علی بن محمد حمانی (نقیب کوفه در هنگام شهادت یحیی بن عمر) را مسعودی بیان کرده (رک: مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۵۱) و موارد دیگری را نیز ما پس از این خواهیم آورد.

امر، در دست نیست.

مهم‌تر از همه، این است که تأسیس یک نهاد یا سازمان حکومتی، فقط می‌تواند به دست یکی از حکومت‌گردانان یا کارگزاران مؤثر حکومت انجام شود و سازمان نقابت، از این قاعده مستثنا نیست؛ به همین دلیل، ابو عبدالله را نمی‌توان مؤسس نهاد نقابت شمرد.

دورنمایی از بقعه یحیی بن عمر علوی در منطقه غماس



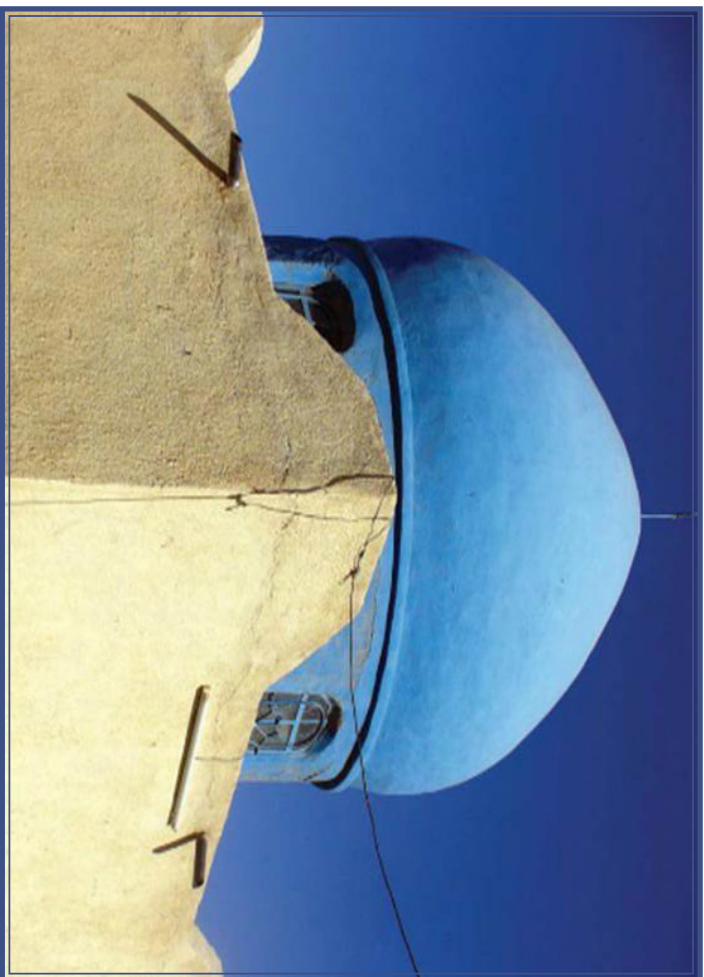
نمایی دیگر از بقعه یحیی بن عمر علوی در منطقه خماس



دو تصویر از دو بقعه منسوب به یحیی علوی در منطقه غماس و کفل



نمایی از گنبد بقعه یحیی علوی در منطقه کفل



نمای عمومی از بقعه یحیی بن عمر علوی در منطقه کفل



نمایی از رواق متصل به اتاق مرقد بقعه یحیی علوی در منطقه کفل



نمایی از ضریح چوبی مرقد یحیی علوی در منطقه کفل



نمایی دیگر از مناره و گنبد ورودی بقعه یحیی علوی در کفل



کتابنامه

۱. آثار البلاد و اخبار العباد، زکریا بن محمد بن محمود قزوینی، مترجم: جهانگیر میرزا قاجار، تصحیح: میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳ هـ. ش.
۲. آرامگاه‌های خاندان پاک پیامبر ﷺ، مترجم: عبدالعلی صاحبی، چاپ دوم، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ هـ. ش.
۳. احسن التراجم، عبدالحسین شبستری، مشهد، کنگره امام رضا (ع)، ۱۴۱۱ هـ. ق.
۴. احسن التقاسیم، شمس‌الدین محمد بن احمد مقدسی، مترجم: علی نقی منزوی، تهران، ۱۳۶۱ هـ. ش.
۵. احسن التواریخ، حسن بیک روملو، به کوشش: عبدالحسین نوایی، تهران، بابک، ۱۳۵۷ هـ. ش.
۶. اختران تابناک، شیخ ذبیح‌الله محلاتی، تهران، اسلامیه، ۱۳۴۹ هـ. ش.

۷. اعلام النساء المؤمنات، محمد الحسنون و ام علی مشکور، تهران، اسوه، ۱۴۱۱ھ.ق.
۸. اعلام الوری باعلام الہدی، فضل بن حسن طبرسی، تصحیح: علی اکبر غفاری، بیروت، دارالمعارف، ۱۳۹۹ھ.ق.
۹. اعیان الشیعه، سید محسن امین، بیروت، ۱۴۰۶ھ.ق.
۱۰. الارشاد، شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ھ.ق.
۱۱. الأساس فی أنساب أمہات السادة الناس، محمد مہدی فقیہ محمدی جلالی بحر العلوم گیلانی، قم، مؤسسہ عاشورای قم، ۱۳۸۵ھ.ش.
۱۲. الأساس للأنساب الناس، سید جعفر اترجی، تحقیق: ابوسعیدة الموسوی، قم، مؤسسہ عاشورا، ۱۳۸۵ھ.ش.
۱۳. الأویلی فی انساب الطالبین، صفی الدین محمد بن تاج الدین علی (ابن طقطقی)، قم، انتشارات مکتبہ آیة اللہ مرعشی.
۱۴. الاعلام، قاموس تراجم الرجال، خیر الدین زرکلی، بیروت، دارالعلمیہ للملایین، ۱۹۸۹م.
۱۵. الأغانی، ابوالفرج الاصفہانی، مصر، وزارة الثقافة، ۱۴۰۷ھ.ق.
۱۶. الإفادة فی تاریخ ائمة الزیدیہ، امام ابوطالب یحیی بن حسین ابن ہارون الہارونی الحسینی، یمن، دارالعلم، ۱۴۱۶ھ.ق.
۱۷. الأمالی، سید مرتضی، افسست قم، مکتبہ آیة اللہ مرعشی، ۱۴۰۳ھ.ق.
۱۸. الإمامة والسیاسة (تاریخ الخلفاء)، ابو محمد عبد اللہ بن مسلم ابن قتیبہ الدینوری، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۴۰۷ھ.ق.

۱۹. الأنساب، ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور سمعانی، تحقیق: عبدالله عمر البارودی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ھ. ق.
۲۰. البداية والنهاية، ابوالفداء ابن كثيرالدمشقي، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ھ. ق.
۲۱. البینات فی حياة الفاطمات، محمدمهدی فقیه محمد جلالی بحرالعلوم گیلانی، تهران، سازمان اوقاف وامور خیریه، ۱۳۸۳ھ. ش.
۲۲. التتمة فی تواریخ الأئمة، سید تاجالدین علی بن احمد حسینی عاملی، قم، مؤسسه بعثت، ۱۴۱۲ھ. ق.
۲۳. التحف شرح الزلف، مجدالدین بن محمد بن منصور المؤیدی، صنعاء، مكتبة البدر، ۱۴۱۷ھ. ق.
۲۴. التدوین فی اخبار قزوین، عبدالکریم بن محمد رافعی قزوینی، تحقیق عزیزالله عطاردی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ھ. ق.
۲۵. التذكرة فی الانساب المطهره، جمالالدین احمد بن محمد بن مهنا حسینی عبیدلی، قم، کتابخانه آیتالله مرعشی، ۱۴۲۱ھ. ق.
۲۶. الحدائق الوردیة فی مناقب الأئمة الزیدیة، حسن بن حسامالدین حمید بن احمد محلی، بیروت، ۱۴۰۹ھ. ق.
۲۷. الحورالعین، ابوسعید بن نشوان الحمیری، تهران، ۱۹۷۲م.
۲۸. النخصال، شیخ صدوق، تعلیق: علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ھ. ق.
۲۹. الدر المنثور فی انساب المعارف و الصدور، علامه سید جعفر اعرجی حسینی، تحقیق: سید حسین ابوسعیده الموسوی، قم، مؤسسه عاشورا، ۱۳۷۵ھ. ش.

۳۰. الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعه، سید علی خان مدنی، قم، نشر مکتبه بصیرتی، ۱۳۹۷ھ.ق.
۳۱. الدرّة الذهبیّة فی اكمال منتقلة الطالبیّة، محمد مهدی فقیه بحر العلوم، مخطوط، چهار جلد عربی آماده چاپ.
۳۲. الذریعه، شیخ آغا بزرگ طهرانی، بیروت، دار الصادر، ۱۴۱۲ھ.ق.
۳۳. الشجرة الطیبة، سید فاضل موسوی صفوی، خلخالی زاده، بی تا، بی نا.
۳۴. الشجرة المباركة فی انساب الطالبیّة، فخر رازی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۳۷۷ھ.ش.
۳۵. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، بیروت، دار صادر، ۱۲۱۵ھ.ق.
۳۶. العقد الثمین، احمد بن عبد ربه اندلسی، بیروت، ۱۴۰۹ھ.ق.
۳۷. الغدیر، عبدالحسین امینی، تهران، ۱۳۷۱ھ.ش.
۳۸. الفخری فی الآداب السلطانیة، کامل شیبی، قاهره، دارالمعارف، ۱۴۱۱ھ.ق.
۳۹. الفخری فی انساب الطالبیین، سید اسماعیل بن الحسین بن محمد المروزی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۹ھ.ق.
۴۰. الفصول الفخریة، احمد بن عنبه جمال الدین، به اهتمام سید جلال الدین محدث ارموی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳ھ.ش.
۴۱. الفهرست، منتجب الدین، تصحیح: عبدالعزیز طباطبائی، تهران، مکتبه المرتضویه، تصحیح: محدث ارموی، قم، کتابخانه مرعشی، ۱۳۶۶ھ.ش.
۴۲. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ھ.ش.

۴۳. الكامل فی ضعفا الرجال، ابن عدی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۸ھ.ق.
۴۴. الکنی و الالقاب، شیخ عباس قمی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲ھ ش.
۴۵. الكواكب الدرّیة فی انساب السادة العمریة، محمد مهدی فقیه محمدی جلالی بحر العلوم گیلانی، بیروت، دار صادر، ۱۴۲۵ھ.ق.
۴۶. الكواكب المشرّقة، سید مهدی رجایی موسوی، کتابخانه آیت الله مرعشی.
۴۷. المجدی فی انساب الطالبیین، سید علی بن محمد بن علی محمد العمری، سید الشهداء ۱۴۰۹ھ.ق.
۴۸. المشجر الکشاف لتحقیق اصول السادة الاشراف، محمد بن احمد بن عمیدالدین حسینی نجفی، تحقیق: عارف احمد عبدالغنی و عبدالله حسین السادة، بیروت، دارالکتاب للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۲۲ھ.ق.
۴۹. المشجر الوافی، سید حسین ابوسعیدة الموسوی، چاپ چهارم، قم، مؤسسه عاشوری، ۲۰۰۴م.
۵۰. المعارف، ابن قتیبه دینوری، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۷ھ.ق.
۵۱. المعرفة و التاریخ، یعقوب بن سفیان فسوی، تحقیق: اکرم ضیاء العری، بغداد، ۱۳۹۴ھ.ق.
۵۲. المعقبین، سید ابوالحسین یحیی بن حسن بن جعفر بن عبدالله العقیقی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۲۲ھ.ق.

۵۳. الملل و النحل، ابو الفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، تحقیق: محمد فتح الله بدران، قم، منشورات الرضى، ۱۳۶۴ھ. ش.
۵۴. المناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، بیروت، ۱۴۱۵ھ. ق.
۵۵. المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ابو الفرج عبدالرحمن ابن الجوزی، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ھ. ق.
۵۶. النفحة العبریة، محمد کاظم بن ابی الفتوح بن سلیمان یمانى موسوی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۱۹ھ. ق.
۵۷. الوافی بالوفیات، صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی، بیروت، نشر الإسلامیه، ۱۴۰۷ھ. ق.
۵۸. امامزادگان حافظ، مفسر و قاری قرآن، محمد مهدی فقیه محمدی جلالی، قم، انتشارات فقه، ۱۳۷۸ھ. ش.
۵۹. انجاز العبادات فی احوال السادات، آیت الله حاج شیخ محمد رحمتی، تهران، علمیه، ۱۳۷۸ھ. ش.
۶۰. انساب الأشراف، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، تحقیق: محمد حمیدالله، نجف، دارالمعارف.
۶۱. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء.
۶۲. بدایع الانساب فی مدفن الاطیاب، مهدی بن مصطفى حسینی تفرشی ملقب به بدایع نگار، تهران، ۱۳۱۹ھ. ش.
۶۳. بدر فروزان، حاج شیخ عباس فیض، قم، بنگاه چاپ، ۱۳۲۲ھ. ق.
۶۴. تاریخ تبرستان و رویان و مازندران، ظهیرالدین مرعشی، تهران، نشر گسترده.

۶۵. تاریخ ابن خلدون، عبدالرحمن بن خلدون، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۱ ه.ق.
۶۶. تاریخ الطبری، محمد بن جریر بن یزید طبری، بیروت، دارالتراث.
۶۷. تاریخ المشاهد المشرفه، سید حسین ابوسعیده الموسوی، نجف، ۱۴۲۲ ه.ق.
۶۸. تاریخ بغداد، احمد بن علی خطیب بغدادی، بیروت، مطبعة السعادة، ۱۹۳۱ م.
۶۹. تاریخ طبرستان، محمد بن حسن ابن اسفندیار، تصحیح: عباس اقبال، چاپ دوم، تهران، پدیده خاور، ۱۳۶۶ ه.ش.
۷۰. تاریخ کوفه، سید حسین براقی نجفی، ترجمه: سعید راد رحیمی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۱ ه.ش.
۷۱. تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، بیروت، دار صادر.
۷۲. تامة المنتهی فی تاریخ الخلفاء، شیخ عباس قمی، تصحیح: علی محدث‌زاده، تهران، پیام آزادی.
۷۳. تجارب السف، نخجوانی، تصحیح: عباس اقبال، تهران، طهوری، ۱۳۵۷ ه.ش.
۷۴. تحفة الأزهار و زلال الأنهار فی نسب ابناء الأئمة الأطهار، ضامن بن شدقم، تحقیق: کامل سلمان الجبوری، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۸ ه.ش.

٧٥. تحفة الأحياب، شيخ عباس قمي، بازار سلطاني، دارالكتب الإسلامية، ١٣٦٩ هـ.ق.
٧٦. تحفة العالم في شرح خطبة المعالم، سيد جعفر آل بحر العلوم، تهران، مكتبة الصادق، ١٤٠١ هـ.ق.
٧٧. تحفة لبّ اللباب، ضامن بن شدقم، تحقيق: سيد مهدي رجايي، قم، كتابخانه آيت الله مرعشي، ١٣٧٦ هـ.ش.
٧٨. تنقيح المقال، عبدالله مامقاني، افسست، چاپ نجف، بي جا، ١٣٤١ هـ.ش.
٧٩. تهذيب الانساب و نهاية الأعقاب، محمد بن ابى جعفر العبدلى، تعليق: عبدالله الشرف حسين بن محمد (ابن طباطبا)، تحقيق: سيد محمد كاظم محمودى، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى، ١٤١٣ هـ.ق.
٨٠. تهذيب التهذيب، ابوالفضل شهاب الدين احمد بن على بن حجر العسقلاني، بيروت، دار صادر.
٨١. جامع الانساب، سيد محمد على روضاتي، اصفهان، ١٣٣٥ هـ.ش.
٨٢. جامع الرواة، محمد بن على الاردبيلي، قم، كتابخانه آيت الله العظمى مرعشى، ١٤٣٠ هـ.ق.
٨٣. جمهرة انساب العرب، ابومحمد على بن احمد بن حزم، بيروت، ١٤٠٣ هـ.ق.
٨٤. خلاصة الأقوال في معرفة الرجال، علامه حلي، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، ١٤١٧ هـ.ق.

۸۵. خیرات حسان، محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، تهران، چاپ سنگی، بی تا.
۸۶. دائرة المعارف الإسلامیة، جمعی از مستشرقان، بیروت، ۱۹۳۳م.
۸۷. دائرة المعارف الشیعیة، شیخ محمد حسین اعلمی حایری، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۴۱۳ه.ق.
۸۸. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، محمد کاظم بجنوردی، تهران مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
۸۹. دائرة المعارف تشیّع، احمد صدر حاج سید جوادی و...، چاپ سوم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵ه.ش.
۹۰. دایرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، ۱۳۴۵ ه.ش.
۹۱. رجال ابن داود، چاپ نجف، ۱۳۹۲ه.ق.
۹۲. رجال الشیخ، طوسی، نجف، مطبعة الحیدریه، ۱۳۸۰ه.ق.
۹۳. رجال الکشی، اختیار معرفة الرجال، محمد بن حسن شیخ طوسی، تصحیح: مصطفوی، دانشگاه مشهد، بی تا.
۹۴. رجال النجاشی، ابوالعباس النجاشی، تصحیح: آیت الله زنجانی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۷۵ ه.ش.
۹۵. روضة الألباب لمعرفة الانساب، سید ابی الحسن محمد حسنی یمانی صنعانی، قم، منشورات مکتبة آیت الله مرعشی، ۱۳۹۳ه.ق.
۹۶. روضة الصفای ناصری، رضاقلی خان هدایت، قم، مؤسسه مطبوعاتی دارالفکر، ۱۳۳۹ه.ش.

۹۷. ریاحین الشریعہ، شیخ ذبیح اللہ محلاتی، تہران، انتشارات اسلامیہ، ۱۴۱۹ھ. ق.
۹۸. ریاض الانساب، ملک الکتاب شیرازی، چاپ بمبئی، ۱۳۸۹ھ. ق، چاپ سعدی، تہران، ۱۳۳۹ھ. ش.
۹۹. زبده التواریخ، حافظ ابرو، تصحیح: کمال حاج سید جوادی، تہران، نشر نی، ۱۳۷۳ھ. ش.
۱۰۰. زهرة المقول فی نسب ثانی فرعی الرسول، علی بن حسن ابن شدقم، نجف، مکتبہ حیدریہ، ۱۳۸۰ھ. ق، ۱۹۶۱ م.
۱۰۱. سراج الأنساب، سید احمد بن محمد بن عبدالرحمن کباء گیلانی، تحقیق: سید مہدی رجایی، قم، کتابخانہ آیت اللہ مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ھ. ق.
۱۰۲. سر السلسلۃ العلویہ، ابونصر بخاری، قم، انتشارات شریف الرضی، ۱۳۷۶ھ. ش.
۱۰۳. سمط النجوم العوالی فی أبناء الأوائل و التوالی، عبدالملک ابن حسین بن عبدالملک الشافعی العاصمی، تحقیق: شیخ عادل احمد عبدالموجود و شیخ علی محمد مؤمن، بیروت، دارالکتب العلمیہ.
۱۰۴. شرح نہج البلاغہ، ابن ابی الحدید، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراہیم، قاہرہ ۱۳۷۸ھ. ق.
۱۰۵. طبقات الكبرى، محمد بن سعد، بیروت، دار صادر، ۱۴۰۹ھ. ق.
۱۰۶. طبقات مفسران شیعہ، دکتر عقیقی بخشایشی، قم، دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۸۲ھ. ش.

۱۰۷. عمدة الطالب فى انساب آل ابى طالب، سيد جمال الدين احمد بن على الحسينى، بيروت، دارالمكتبة الاحياء، بی تا.
۱۰۸. عيون اخبار الرضا عليه السلام، محمد بن على بن الحسين ابن بابويه (شيخ صدوق)، تهران، انتشارات اعلمى.
۱۰۹. قاموس الرجال، محمد تقى تسترى، قم، انتشارات جامعه مدرسين، ۱۳۷۵ هـ.ش.
۱۱۰. لباب الانساب والألقاب و الأعتاب، ابوالحسن على بن ابوالقاسم بن زيد بيهقى (ابن فندق)، تحقيق: سيد مهدي رجايى، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۱۱۱. لسان الميزان، ابن حجر عسقلانى، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ۱۳۹۰ هـ.ق.
۱۱۲. مجالس المؤمنين، علامه قاضى نورالله شوشترى، تهران، كتاب فروشى اسلاميه، ۱۳۷۷ هـ.ق.
۱۱۳. مجمع الرجال، فهيايى، قم، مطبوعاتى اسماعيليان، ۱۳۶۴ هـ.ش.
۱۱۴. مراقد المعارف، علامه محمد حرز الدين، قم، انتشارات سعيد بن جبیر، افست نجف، ۱۳۹۱ هـ.ق.
۱۱۵. مروج الذهب، على بن حسين بن على مسعودى، قم، ۱۳۷۹ هـ.ش.
۱۱۶. مستدرکات اعيان الشيعة، امينى، بيروت، دارالعلميه، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۱۱۷. مستدرک علم رجال الحديث، شيخ على نمازى، قم، ۱۳۷۸ هـ.ش.
۱۱۸. مشاهد العترة الطاهرة، السيد عبدالرزاق كمونه حسيني، چاپ

نجف، ۱۴۱۱ھ.ق.

۱۱۹. مشاهد العلویین فی تتمّة مقاتل الطالبیین، محمد مهدی فقیہ

محمدی جلالی، سازمان اوقاف آمادہ چاپ.

۱۲۰. معجم البلدان، یاقوت حموی، بیروت، دارالکتب، ۱۴۰۵ھ.ق.

۱۲۱. معجم رجال الحدیث، آیت اللہ خوئی، بیروت، ۱۴۰۳ھ.ق.

۱۲۲. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفہانی، نجف مطبعة الحیدریہ،

۱۹۶۵م.

۱۲۳. مناهل الضرب فی أنساب العرب، سید جعفر اعرجی نجفی،

تحقیق: سید مهدی رجایی، قم، کتابخانہ آیت اللہ مرعشی،

۱۴۱۹ھ.ق.

۱۲۴. منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، تصحیح: علی محدث زادہ،

تہران، پیام آزادی، ۱۳۷۹ھ.ش.

۱۲۵. منتهی المقال، ابوعلی محمد بن اسماعیل بن عبد الجبار

الحائری، مؤسسة آل البيت.

۱۲۶. موارد الاتحاف فی نقباء الاشراف، سید عبدالرزاق کمونہ

حسینی، نجف، مطبعة الآداب فی النجف الاشراف، ۱۳۸۸ھ.ق.

۱۲۷. موسوعة العتبة المقدسة، جعفر الخليلی، بیروت، مؤسسة

الاعلمی، ۱۴۰۷ھ.ق.

۱۲۸. مهاجران آل ابوطالب، ترجمہ: محمدرضا عطائی، مشهد، بنیاد

پژوہش های اسلامی، ۱۳۷۲ھ.ش.

۱۲۹. وفيات الاعیان، احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن

خلکان.